



پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۵-۴۲۶

نوامبر - دسامبر

۲۰۱۸

پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره‌های

۴۲۵-۴۲۶

نوامبر - دسامبر

۲۰۱۸

پیام بدیع

سال سی و هفتم

شماره های

۴۲۵-۴۲۶

سال ۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

نوامبر - دسامبر

۲۰۱۸

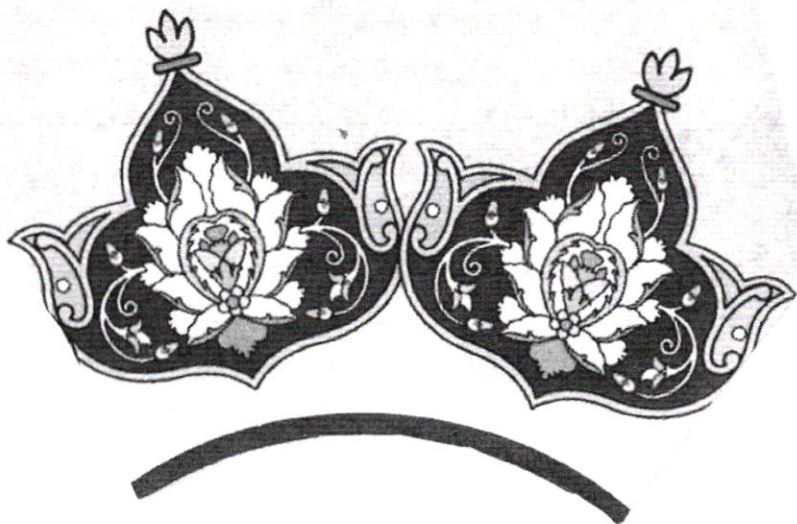
فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	فهرست مطالب
۲	تیریک سال نو میلادی
۳	مناجات ثبات در عهد و میثاق از حضرت بهاء‌الله
۴	مناجات ثبات در عهد و میثاق از حضرت عبدالبهاء
۵	پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به احبای نورت ذل کائوکا، کلمبیا
۷	نامه دارالانشاء بیت‌العدل اعظم خطاب به محافل روحانی ملی
۱۰	در ایام حضرت ولی امرالله - سخنرانی ابادی امرالله لروی آیوآس
۱۸	شعر "شیراز" - خانم دکتر طلعت بصری
۱۹	عرفان جانان - دکتر قاسم بیات - دنباله مطالب پیشین
۲۴	عبدالبهاء و جهانی شدن - جناب موژان مؤمن
۲۹	شعر "هو الاعظم الابهی" - جناب علی محمد ورقای شهید
۳۱	عبدالبهاء و محمد عبده - جناب همایون نیشابوری
۳۷	تمدن و افراط تمدن - نوشته مایکل کرتونی - ترجمه جناب جعفری
۴۰	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز - جناب احمد علی ثابت سروستانی
۴۲	جنبش‌های اصلاحی ایران و جهان اسلام - جناب موژان مؤمن
۴۸	ساختن آینده با تاروپود قدیم - نوشته مایکل کرتونی
۵۳	برگه تقاضای اشتراک مجله پیام بدیع

فرا رسیدن سال نو میلادی

سال ۲۰۱۹

را به شما عزیزان تبریک می‌گوییم



مناجات ثبات در عهد و میثاق

الها معبودا مسجودا

قدرت را قدرتِ عباد منع ننمود. امرت را به قلم نُصرت نمودی و به اسم اعظم دعوت فرمودی. از فضلِ عظیم و کرمِ عمیمت مسألت می‌نمایم این عباد را از شرّ ناعقین حفظ فرمائی که شاید مثلِ حزبِ قبل به اوهام آلوده نشویم. ای قدیر، مُقبلین را از کأسِ یقین قسمت عطا فرما و از انوارِ نیرِ ایقان محروم منما. انک انت المقتدر العظیم الحکیم.



مناجات ثبات در عهد و میثاق

هوایابی

ای پروردگار، بیچارگانیم به درگاه تو پناه آورده‌ایم، پریشان روزگاریم در بارگاه تو سر و سامان جوئیم، افتادگانیم الطاف تو را نگرانیم، ما را بر عهد و میثاق خویش ثابت و مستقیم فرما و از سهام شُبُهات محفوظ دار و در ظلّ صُون و حمایت خویش جای ده و از امتحان و افتتان ما را مصون دار. توئی مقدر و توانا.

ع ع



برگرفته از امریکن بهائی
سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۸

پیام بیت العدل اعظم خطاب به احتبای مجتمع در نورت دل کائوکا، کلمبیا به مناسبت افتتاح مشرق الاذکار (هیئت بین‌المللی ترجمه به زبان فارسی)

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۸

دوستان عزیز و محبوب،

در این برهه تاریخی که ابواب اولین مشرق‌الاذکار در کشور کلمبیا به روی همگان گشوده می‌شود، با قلبی سرشار از سرور به شما عزیزان تهنیت می‌گویم. معبدی که در طی چهار سال با جهدی بلیغ ساخته شده، اینک آماده ابفای نقشی است که اراده الهی برای آن مقدر فرموده - مکانی که "منحصراً جهت عبادت پروردگار طراح‌ی و کاملاً به این امر اختصاص یافته است" (ترجمه)، "با روح و ریحان و با صفا" است، "سبب الفت قلوب و اجتماع نفوس" است، "تأثیر روحانی دارد" و "سبب اعلاء کلمه‌الله" می‌شود. جشن امروز فقط به مناسبت اتمام بنای یک ساختمان نیست، بلکه نماد پیشرفت مهمی است در فرایند توسعه‌ای که طی چند دهه متوالی در این منطقه به ظهور رسیده است.

امر بهائی در بدو ورود به این سرزمین، در خاک پُر برکتش ریشه دواند. معدودی نفوس مخلص شجاعانه با گسستن از موانع اجتماعی، خود را در آب حیات این ظهور بدیع مستغرق ساخته، سیراب شدند. آنان بدون تردید دیدگاه متعالی حضرت بهاء‌الله را برای بهبود و رفاه عالم با جان و دل پذیرفته، کوشیدند که قلوب را یکایک به انوار تعالیم مبارکش منور سازند. در میان وزش بادهای

شدیدی که سرزمینی را بی ثبات و متزلزل می‌نمود، به کاشتن بذر پرداختند. تلاش‌های خاضعانه آن‌ها به منظور پرورش جوانان به صفاتی که از ویژگی‌های مؤمنین وفادار جمال مبارک است و القای تعالیم الهی در زندگی خانوادگی و اجتماعی، منجر به فرایندی آموزشی گردید که هزاران هزار را در بر گرفت. اگرچه ثمرات زحمات مجدّانه تعدادی روزافزون در سراسر کلمبیا مشهود است، لکن منطقه نورت دل کائوکا منحصرأً به این عنایت مفتخر می‌گردد که مقرّ اولین مشرق‌الاذکار در آن کشور باشد.

این مشرق‌الاذکار اکنون نشانه‌ای از زیبایی و جمال ذاتی مردم شریف این منطقه است، و طرح آن یادآور سرزمین پُربار و ثمرشان، مظهری است از نیروی حاصله از اقدام دسته‌جمعی مستمر، مرکزی است برای جلب همه نفوس مشتاق به تلاش برای تجدید ونوسازی جامعه‌شان، و سرچشمه امیدی است برای اعتلای روحانی و مادی مردمی که شداید تاریخ را تحمل کرده و با روحیه‌ای تزلزل‌ناپذیر به پا خاسته‌اند. شایسته چنان است که همه مجتعمین در این فضای روحانی به ذکر خالق یکتا پردازند تا "آهنگ مشرق‌الاذکار در سحرگاه به ملاء اعلی رسد و گلبنگ بلبلان الهی اهل ملکوت ابهی را به وجد و طرب آرد."

بیت العدل اعظم



برگرفته از آمریکن بهائی
سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۸

نامه دارالانشاء بیت العدل اعظم

خطاب به محافل روحانی ملی
(هیئت بین‌المللی ترجمه به زبان فارسی)

۱ ژوئن ۲۰۱۸

ارسال از طریق الکترونیکی

محافل روحانی ملی ملاحظه فرمایند
دوستان عزیز روحانی،

تحریک عظیمی که جشن دویستمین سالگرد میلاد حضرت بهاء‌الله به فعالیت‌های نقشه پنج ساله بخشیده در سراسر جهان واضح و آشکار است. حال افکار طبعاً به دویستمین سالگرد میلاد حضرت باب معطوف می‌گردد و این که قبل از آن چه باید کرد تا "هر بذری که با چنین مهر و محبتی در جشن اول کاشته شده" بتواند "صبورانه پرورش یابد و به ثمر رسد". بیت‌العدل اعظم مقرر فرموده‌اند نکاتی چند را به اطلاع برسانیم تا شما را در مشاورات خود در این مورد مساعدت نماید. متن این نامه را می‌توانید با احتیاط در جامعه خود به نحو مقتضی در میان گذارید.

چارچوب کلی برای درک رویکرد عالم بهائی نسبت به هر دو گرامی‌داشت دویستمین سالگرد، قبلاً در نامه مورخ ۱۸ مه ۲۰۱۶ صادره از طرف بیت‌العدل اعظم خطاب به شما تعیین گردیده است. این نامه به خصوص حاکی از آن بود که این جشن‌ها باید در سطح محلی برگزار گردد. هم‌چنین این نامه هشت دوره بین این دو سالگرد را به عنوان مدت زمانی توصیف می‌نماید که طی آن باید بزرگ‌ترین

بخش اقدامات لازم برای تکمیل اهداف نقشه پنج‌ساله انجام پذیرد. لذا این کوشش باید تمرکز اصلی احباء در محدوده‌های جغرافیایی خودشان باشد. حال، زمان فعالیت فشرده‌ای است که هم‌اکنون به خوبی در جریان بوده و کمتر از یک سال و نیم از آن باقی مانده است. این دوران ارزشمند شامل برگزاری سالگرد دو یوم مقدّس میلاد در سال جاری نیز می‌باشد و این موقعیت‌های فرخنده فرصت مغتنمی است برای احباء تا از تجارب فراوانی که سال گذشته در گردهم‌آوری نفوس در جشن‌های محلی کسب شده بهره گیرند، و جشن‌هایی ترتیب دهند که قلوب را مستبشر و ارواح را منور نماید.

تدارک برگزاری دویستمین سالگرد میلاد حضرت باب مستلزم آگاهی بر آن است که جشن‌های گرامی‌داشت این سالگرد جایگاه خاصی دارد. این جشن‌ها فقط دو سال بعد از دویستمین سالگرد میلاد حضرت بهاء‌الله برگزار می‌شود، و البته حضرت باب مبشّر ظهور حضرت بهاء‌الله بودند. قبل و بعد از بزرگداشت دویستمین سالگرد اول، احباء با بستگان، دوستان، و آشنایان از اقشار گوناگون دربارهٔ حیات و تعالیم جمال مبارک به گفتگو پرداختند. گفتگوهایی که در رابطه با سالگرد آینده پیش می‌آید از بسیاری جهات ادامهٔ همان گفتگوهایی خواهد بود که متمرکز بر هر دو مؤسس امر مبارک است زیرا عظمت این یوم که حضرت بهاء‌الله دربارهٔ آن فرموده‌اند "امروز روز دیگر است"، از آن‌جا معلوم می‌شود که فرا رسیدن آن را دو مظهر ظهور الهی که ولادت آنان "یک یوم محسوب شده عندالله" اعلام نموده‌اند. وجود مقدّس حضرت باب بنفسه و ظهور مبارکش که انفصال از نظم کهنهٔ موجود را موجب گشت پاسخی بود به ادعیه و تضرع نسل‌های متمادی که منتظر موعودی بودند که ظهورش در همهٔ کتب مقدّسه وعده داده شده بود. با ظهور حضرتش امر ابدی الهی با سرعتی خارق‌العاده تجدید و احیا گردید لیکن با عنوانی که ایشان برای خویش برگزیدند، نشان دادند که وجود حضرتش در گهی است برای یک ظهور برتر که به فرمودهٔ حضرت شوقی افندی، ایشان "خود را مبشّر خاضع آن ملحوظ داشته‌اند." (ترجمه) مجهودات بهائیان در سراسر عالم برای ترویج امر الهی یادآور انداز مبارک حضرت باب است که صریحاً در کتاب بیان

می‌فرمایند "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه."

با شکل گرفتن برنامه‌ها برای بزرگداشت دویستمین سالگرد بعدی، بدون تردید نمونه‌های بسیاری از آثار هنری پدیدار می‌گردد که ناشی از تأملی عمیق درباره‌ی پیدایش متوالی دو مظهر ظهور الهی در افق عالم و نتایج و پیامدهای آن برای حیات عالم انسانی است. خوب است بدانید که بیت‌العدل اعظم قصد دارند که بار دیگر فیلم و وب‌سایتی به مناسبت این بزرگداشت آماده‌گردد. هم‌چنین در نظر دارند که پیام مخصوصی برای گرامی‌داشت دویستمین سالگرد تهیه شود. جزئیات بیشتر در این باره به موقع خود ارائه خواهد شد. یکی از ویژگی‌های قابل توجه بزرگداشت دویستمین سالگرد قبل تعداد و میزان سپاس و قدردانی نسبت به حضرت بهاء الله و پیام‌های تبریک شخصیت‌های والامقام و اعضای برجسته اجتماع، غالباً در پاسخ به دعوت از آنان برای ابراز منویات و احساسات خویش بود. اما خصوصیت دویستمین سالگرد دوم کوشش در جهت دریافت چنین بیانه‌های عمومی را ایجاب نمی‌کند. ولی تلاش برای آشنایی بیشتر این نفوس با تعالیم و مبادی امر مبارک و نیز با مجهودات جامعه بهائی البته به نحوی طبیعی ادامه خواهد داشت.

بیت‌العدل اعظم در پیام رضوان امسال به دلآوری و جانبازی حضرت باب و پیروانش اشاره نموده‌اند که شرح شورانگیز حیات آن نفوس مقدسه مطمئناً در ماه‌های آینده مجدداً مطالعه و بازگو خواهد شد. با توجه به رویکرد کلی نسبت به این دویستمین سالگرد، تأمل درباره‌ی علت یادآوری این وقایع مهیج که ارزشی بس والاتر از بررسی رویدادهای تاریخی دارد، حائز اهمیت می‌باشد. شرح فداکاری‌های مؤمنین اولیه الهام‌بخش و مشوق یارانی است که به پاسخگویی به نیازهای امروز امر مبارک مشغولند. روایت این وقایع به جمیع احباء کمک می‌کند تا دریابند که با قیام به خدماتی که مورد نیاز این زمان است، درواقع از خصایص نیک پیشینیان روحانی خویش پیروی می‌کنند.

در ایام حضرت ولی امرالله

سخنرانی ایادی امرالله لروی آیوآس در ژوهانسبورگ، ۱۹۵۸
قسمت آخر

معمولاً این افتخار را داشتم که بعد از آن که حضرت ولی امرالله زائرین را ترک می‌کردند، تا منزل در معیت هیکل مبارک قدم بزنم و غالباً ایشان درباره موضوعی که سر شام مورد بحث بوده بیشتر صحبت می‌فرمودند و توضیحات بیشتر می‌دادند که البته، لحظات بسیار ارزشمندی بود و نکات ارزشمندی بیان می‌فرمودند.

آن شب درباره موضوعات روحانی صحبت می‌کردند. روحانی‌ترین کلامی بود که تا آن زمان، از ابتدای سکونتم در حیفا، از حضرت ولی امرالله شنیده بودم. مانند آن بود که ایشان دری را به ملکوت آسمان گشوده باشند و به ما اجازه دهند مدتی هرچند قلیل، نگاهی به درون آن بیندازیم. و البته امیدوار بودم آن شب که به طرف منزل می‌رفتم، هیکل مبارک به صحبت در این خصوص را ادامه دهند و توضیحات بیشتری عنایت کنند. به نیمه راه رسیده بودیم که ایشان برگشته به من فرمودند، "لروی؛ همان‌طور که می‌دانی من مدت سی و شش سال ولی امرالله بوده‌ام؛ و سنگینی مسئولیت‌ها و نگرانی‌ها مرا حسابی فرسوده کرده است. در ایام حضرت اعلی، امر مبارک در دو مملکت تأسیس شد. در ایام حضرت بهاءالله یازده کشور از این موهبت برخوردار شدند. در ایام حضرت عبدالبهاء امر مبارک به سی و یک کشور رسید. امروز در بیش از دویست و پنجاه کشور و جزیره عالم امر مبارک حضور دارد."

هیکل مبارک فرمودند، "خیلی چیزها دارم که پشت مرا خم کرده است. باید آینده امر مبارک را مد نظر قرار دهم. باید مصالح امریه در هر کشور را ملاحظه کنم. تمامی این مکاتبات، این انبوه مکاتبات، را دارم؛ تمام این کار، همیشه هست. تمامی این‌ها بر دوشم سنگینی می‌کند و مرا از پای درمی‌آورد؛ باید آرامش داشته باشم؛ باید راحت شوم."

سپس عرض کردم، "حضرت شوقی افندی، چرا این اوراق را به من نمی‌دهید؟ به مراتب بیش از حالا می‌توانم کار کنم. خیلی‌ها در دفترم به من کمک می‌کنند و باید دستیار بیشتری هم داشته باشم؛ اما می‌توانم این نامه‌ها را ببرم و خلاصه کنم و از آن‌ها نقل کنم؛ می‌توانم به شما بگویم که سؤالات مندرج در آن‌ها چیست و به عرض شما برسانم؛ تنها کاری که باید بکنید این است که جواب بدهید." بعد افزودم، "این کار اندکی به شما آسودگی خاطر می‌دهد." هیکل مبارک در حالی که اشک در چشم داشتند فرمودند، "فقط خدا می‌تواند به من آرامش بدهد."

حال، آیا مقصود ایشان این بود که به ما بگویند عنقریب ما را ترک خواهند کرد؟ من نمی‌دانم. هرگز، حتی یک لحظه، به ذهن ما خطور نکرد که مقصود هیکل مبارک چنین امری است. می‌دانستیم که شاید بیمار باشند. می‌دانستیم که شدیداً تحت فشار بیش از اندازه هستند. همه سعی می‌کردیم هر کاری که از دستمان می‌آمد انجام دهیم که قدری آسودگی خاطر یابند؛ قدری آرامش پیدا کنند. با این همه، همان‌طور که می‌دانید، وقتی هیکل مبارک در انگلیس صعود فرمودند، تلگراف‌های زیادی از ایشان دریافت کرده بودم؛ مکاتیب بسیاری از ایشان رسیده بود که کارهایی را که مایل بودند انجام شود به من اطلاع دادند؛ یعنی کارهایی که مایل بودند تا زمان مراجعت ایشان انجام شده باشد؛ زیرا کارهایی بود که می‌خواستند خودشان انجام دهند اما می‌فرمودند تا بعضی کارهای دیگر انجام نشود نمی‌توانند آن‌ها را تکمیل کنند. ایشان مایل بودند که به دولت فشار بیاورم؛ به منابع مختلف فشار بیاورم که این کارها تمام شود. این یک موضوع است که خیلی اهمیت دارد. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای سال‌های گذشته که در نظر هیکل مبارک خیلی اهمیت داشت استخلاص مقدس‌ترین مکان در عالم بهائی، یعنی بهجی، روضه مبارکه حضرت بهاء‌الله و رها کردن آن از نفوذ زهراآگین و موزیانه ناقضین میثاق بود که درست کنار روضه مبارکه سکونت داشتند و من روی این موضوع کار می‌کردم. بالاخره این افراد را وادار به خروج کردیم؛ آن‌ها را از این ابنیه خارج کردیم؛ حق مالکیت آن ابنیه را به دست آوردیم و به حضرت ولی امرالله تلگراف زدم و از ایشان کسب تکلیف کردم؛ زیرا هیکل مبارک فرموده بودند که

مایلند این ابنیه به محض تخلیه بلافاصله تخریب شود؛ بنابراین به ایشان تلگراف زدیم که سند مالکیت این ابنیه به نام شعبه محفل ملی امریکا زده شد و آیا باید برای تخریب ابنیه مزبور دست به کار شویم؟ ایشان تلگرافی جواب دادند که، "خیر؛ صبر کنید تا مراجعت کنم. مایلم بر تخریب ابنیه مزبور نظارت داشته باشم." خوب، این بیان صریح بود که ایشان مایل بودند بعضی کارها انجام شود. حال، بعضی کارهای دیگر بود که ایشان مایل بودند در حیفا و بعضی کارها در عکا انجام شود. هیکل مبارک از من خواستند که ترتیب جزئیات کار را بدهم به طوری که وقتی هیکل مبارک مراجعت می‌کردند بتوانند به امور دیگر پردازند.

محمتم به نظر می‌رسد که اگر ایشان می‌دانستند که لحظه صعودشان نزدیک است، دستورالعمل‌های کتبی به ما می‌دادند که بعد از صعود ایشان چه باید بکنیم. البته، همه شما می‌دانید که ایشان کتاب "دور بهائی" را وصیت‌نامه خود تلقی می‌فرمودند. ایشان این واقعت را به بسیاری از یاران فرمودند که، "این وصیت‌نامه من است تا بعد از من اختلافی به وجود نیاید."

حال مایلم چند کلمه‌ای راجع به ولایت امرالله صحبت کنم. درباره حیات حضرت ولی امرالله، هدایت ایشان، علم ایشان به وقایع آتی و غیره مطالبی گفته شد. حضرت ولی امرالله مرد جوانی بسیار قابل توجه بودند و البته به حد پرستش به حضرت عبدالبهاء عشق می‌ورزیدند. وقتی حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند، تمام دنیا نزدشان تیره و تار شد. نور از بین رفته بود. وقتی ایشان به ارض اقدس مراجعت کردند، مطالبی را که حضرت عبدالبهاء به ایشان گفته بودند مد نظر داشتند (و حالا به شما می‌گویم که ایشان چه فرمودند): "تصوّر می‌کردم که حضرت عبدالبهاء این افتخار را به من عنایت خواهند کرد که مجمع عظیمی را دعوت کنم؛ مجمع عظیمی که اعضاء بیت‌العدل اعظم را انتخاب کنند. در نظر من چنان بود که حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه وصایا به احتمال قوی هدایت فرموده‌اند که این کار چگونه انجام شود." بعد فرمودند، "اما به جای آن، دریافتیم که به سیمت ولی امرالله منصوب شده‌ام." و در ادامه گفتند، "مایلم نبودم ولی امرالله باشم؛ اول از همه تصوّر نمی‌کردم ارزش چنین کاری را داشته باشم. روزها بعد، مایل نبودم با مسئولیت‌ها روبرو شوم."

تصوّر می‌کنم یک شب در این خصوص که صحبت می‌فرمودند، شما جان John، حضور داشتید؛ مطمئن نیستم. اما ایشان در سایر اوقات نیز به تفصیل در این مورد صحبت فرمودند. هیکل مبارک فرمودند، "مایل نبودم ولی امر باشم؛ می‌دانستم که این به چه معنی است. واقف بودم که زندگی من به عنوان فرد عادی به پایان رسیده است. آن را نمی‌خواستم؛ مایل نبودم با آن مواجه شوم. همان‌طور که به خاطر دارید ارض اقدس را ترک کردم و به جبال سویس پناه بردم و با خودم جنگیدم تا نهایتاً بر خود غلبه کردم. سپس مراجعت کردم و خود را تسلیم خداوند کردم و ولی امر شدم."

هیکل مبارک فرمودند، "حال جمیع احبّاء در سراسر عالم، هر فردی در این جهان، باید دقیقاً همین کار را بکند؛ چه ایادی امر باشید؛ چه فارس امر حضرت بهاء‌الله باشید؛ چه عضو محفل ملّی باشید؛ چه مبلغ باشید یا مهاجر یا خادم تشکیلات اداری یا هر چیز دیگری در امر مبارک؛ هر فرد بهائی باید با خودش بجنگد و بر خویشتن غلبه کند. وقتی بر خویش غلبه کرد، وسیله حقیقی برای خدمت به امرالله خواهد شد. تا آن موقع چنین نخواهد بود و تا این کار را نکرده باشد به این توفیق عظیم نائل نخواهد شد."

این مطلبی است که هر فرد بهائی در عالم باید بداند. این مطلب اصلی است که مایلم که امشب از این سخنرانی دریابید؛ از این سخنرانی بیرون بکشید؛ دستورالعمل‌هایی هست که هر فردی باید با خویش نبرد کند؛ باید بر خود غالب آید؛ باید بر طبیعت پست خویش فائق آید؛ و خود را تسلیم خداوند کند تا روح‌القدس از طریق او عمل نماید. وقتی روح‌القدس از طریق شما عمل کند، شاهد انتصارات و فتوحات متوالی خواهید بود، زیرا روح‌القدس وجه خلاق خداوند است، و جز فتح و ظفر و حصول انتصارات و موفقیت‌ها برای امر الهی کار دیگری نمی‌تواند بکند.

اطمینان دارم که وقتی حضرت شوقی افندی ولی امر شدند، دریافتند که وظایف معینی در پیش روی دارند. یکی، رسالت حضرت ولی امرالله در طول حیات تحقّق اموری بود که حضرت عبدالبهاء شروع کرده و مایل بودند تکمیل شود، مانند مقام اعلی، مانند بنای طبقات کوه کرمل، مانند ساخت حدائق جبل

کرم‌ل حول مقام اعلی، مانند در اختیار گرفتن املاک حول روضه مبارکه، و تجمیل آن مقدس‌ترین مقام و نقطه. و تمامی این کارها را ایشان بلافاصله شروع کردند و ایشان آن کارها را انجام دادند؟ و حالا ما آن‌ها را روی کوه کرم‌ل داریم؛ املاک بیشتری حول مقام اعلی داریم؛ و اماکن مقدسه خود را صیانت می‌کنیم؛ و نیز اماکن اداری، ابنیه آینده و مناطق بیشتری برای آینده که احتیاج خواهیم داشت. هم‌چنین، در بهجی، حول بیت حضرت بهاء‌الله، قصر حضرت بهاء‌الله، حول مقام مبارک، که قبله اهل عالم است؛ مقدس‌ترین نقطه در عالم بهائی؛ و حال، الحمدلله، این مکان از شرارت‌های اعداء امرالله تطهیر شده؛ املاک بیشتری، به مراتب بیش از آنچه که پیش‌بینی کرده بودیم در اختیار امرالله است.

حضرت ولی امرالله تمام این کارها را انجام دادند. ایشان سه رسالت برای خود مشاهده نمودند. یکی در زمینه اداری - ایجاد نظم اداری امرالله. دوم، انتشار تعالیم امریه در سراسر عالم؛ این یکی دیگر از مأموریت‌های هیکل اطهر بود. و بالاخره، ساخت مرکز جهانی امرالله در ارض اقدس. این‌ها سه موردی بود که بر ایشان غالب بود؛ چهار موردی که حاکم بر حیات و اقدامات ایشان بود.

دو مورد کوچک را برای شما بیان می‌کنم و به عرایضم خاتمه می‌دهم. کسانی از ما که در ایام اولیه در ظل امرالله بودند، مایل نیستم تصور کنیم خیلی پیرم، اما، به وضوح تام توسعه امرالله در ایام اولیه، بخصوص در امریکا را به خاطر دارم. هارلان تحولات را به خاطر دارد (سن او به من نمی‌رسد)، اما اگرچه جوان بودم خیلی تحت تأثیر قرار داشتم و می‌توانم رویدادهایی را که در زمان چهار یا پنج سالگی من در امر مبارک اتفاق افتاده، به خاطر بیاورم.

سفر جناب ابوالفضائل به امریکا را به خاطر دارم. در اولین جلسه اتحاد معبد بهائی Bahai Temple Unity که در سال ۱۹۰۹ تشکیل شد شرکت کردم؛ به خاطر دارید که در همان روز رمس اطهر حضرت اعلی در مقام مبارک روی جبل کرم‌ل استقرار یافت. بنابراین خیلی خوب و واضح این موفقیت را به یاد می‌آورم و این که چگونه حضرت ولی امرالله امر مبارک را از نهالی نو رسته پیش بردند و به واحدی سازمان یافته در سراسر جهان رساندند. واقعاً بی‌نظیر است. وقتی در آینده مطالبی درباره آنچه که حضرت ولی امرالله انجام دادند

بنویسند که وحدت شمل احبّاء را حفظ کردند و در دل و جان احبّای عالم حرارت و شور و شوق دمیدند، هیچ چیز در تاریخ مانند آن خواندنی نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء فرمودند آنچه که در طول هزار سال عالم انسانی حاصل می‌کند، آن‌ها در یک نسل کسب خواهند کرد. حضرت ولیّ امرالله رهبری بودند که این کار را انجام دادند.

به خاطر دارم یک شب صحبت می‌کردیم و من گفتم، "حضرت شوقی افندی، شما واقفید که نظم اداری در امریکا به چه نحو رشد و تحوّل یافت و من می‌دانم به چه شیوه‌های مثیلی شما این کار را انجام دادید؛ این کار یک نابغه است؛ یعنی شیوه‌ای که شما به کار بردید و امر الهی را سامان بخشیدید و آن را به صورت امروزی آن درآوردید." هیکل مبارک فرمودند، "لروی، شما طوری صحبت می‌کنید که انگار تصوّر می‌کنید من این‌جا در ارض اقدس نشسته‌ام و نقشه نظم جهانی بهائی را داشته‌ام و شروع به ساخت آن کردم. به محض این که متوجه شدم احبّا به اندازه کافی قوی هستند که این کار را انجام دهند، به آن‌ها گفتم که این دیوار را بسازند؛ اندکی بعد گفتم آن دیوار را بسازند و سپس این دیوار را و سپس کف بنا را آماده کنند. اگر چنین نظریه‌ای در ذهن دارید آن را از خود برانید. وقتی ولیّ امر شدم نمی‌دانستم چه اقداماتی باید انجام شود. خداوند مرا هدایت کرد، و وقتی او هدایات خود را به من رساند، آنچه را که به آن مهتدی شده بودم انجام دادم؛ آن وقت نمی‌دانستم که قدم بعدی چه خواهد بود تا آن که هدایتی دریافت می‌شد و وقتی هدایت می‌رسید آن کار را انجام می‌دادیم. بعد دیگر نمی‌دانستم اقدام بعدی چه خواهد بود. ممکن است فکر کرده باشم که کار بعدی چیست، اما تا زمانی که هدایت واصل نمی‌شد نمی‌دانستم و سپس دست به کار می‌شدم."

هیکل مبارک فرمودند، "اطمینان راسخ دارم که خداوند مرا هدایت خواهد کرد تا آنچه را که برای امرالله ضروری است و هر زمان که باید انجام شود، انجام دهم." بعد، هیکل مبارک افزودند، "احبّای عالم باید دقیقاً همین اطمینان را داشته باشند. آن‌ها باید مطمئن باشند که خداوند ولیّ امر را هدایت خواهد کرد که آنچه را که باید برای ارتقاء امرالله و حفظ مصالح آن در این لحظه انجام شود، اجرا کند. اگر آن‌ها این اطمینان را نداشته باشند، امرالله توفیق نخواهد یافت."

این دومین پیام است که دوستان عزیز، مایلیم به شما بدهیم. این اطمینانی که حضرت ولی امرالله به هدایت بی‌پایان الهی داشتند، باید در دل و جان احبّاء باشد. ما خودمان باید این اتکاء و اتکال را داشته باشیم. باید دیگر بار به خودمان اطمینان دهیم که خداوند امرش را هدایت خواهد کرد، و این که امور هر زمان که لازم است و به هرنحو که لازم است انجام خواهد شد. هدایت لایتناهی الهی ما را ترک نکرده است. حضرت ولیّ امرالله ما را ترک نکرده‌اند. ایشان هیکل عنصری را ترک کرده‌اند، اما روح ایشان هم‌چنان به هدایت امور امرالله در این ایام مشغول است، و اگر قلبمان را صاف و ظاهر نگه داریم، از قلوبمان را مانند آینه‌ای حفظ کنیم که قوه روح بتواند در آن منعکس شود، هدایت خواهیم شد که این جهاد کبیر اکبر روحانی را با موفقیت به پایان برسانیم.

حال با یک داستان درباره امر تبلیغ و پیام بی‌واسطه آن به هریک از ما، سخنان خود را به پایان می‌برم. حضرت ولی امرالله یک شب تشریف آوردند. ایشان بسیار مسرور و مشحون از شور و اشتیاق بودند. هیکل مبارک فرمودند، "امروز تلگراف خیلی خوبی دریافت داشتیم." بعد تلگراف را خواندند. از جزایر اقیانوسیه بود. مهاجر ساکن آن‌جا خیلی دلسرد شده بود. لذا هر زمان که با حضرت ولیّ امرالله مکاتبه می‌کرد می‌خواست آن‌جا را ترک کند. نه شغلی می‌توانست پیدا کند و نه پیدا کردن مبتدی آسان بود؛ نمی‌توانست بر کسی تأثیر گذارد؛ احدی به او گوش نمی‌داد؛ تحت ظلم و ستم قرار داشت؛ کشیش با او مخالفت می‌کرد؛ دولت به او ستم روا می‌داشت و همه چیز علیه او بود. هر دفعه که این نامه‌ها را برای حضرت ولیّ امرالله می‌نوشت، ایشان به من می‌فرمودند به او بنویسم، تشویقش کنم، به او بگویم که حضرت ولیّ امرالله مایلند او بماند و این که هیکل مبارک به او وعده می‌دهند که بذرهایی که می‌کارد رشد خواهد کرد. خوب، این تلگراف‌ها واصل شده بود و اکنون نه‌تنها یک محفل روحانی، بلکه دو محفل روحانی تشکیل داده بود.

ایشان یک مرتبه این‌طوری شروع به صحبت کردند. بعد من گفتم، "خوب، حضرت شوقی افندی، البته این مهاجر کار را انجام داد اما انتصارات نصیب حضرت ولیّ امرالله شد. شما کسی هستید که فاتح شدید زیرا اگر شما

نبودید، او مقرّ خود را ترک کرده بود.“ فرمودند، ”صحیح است، لروی، به شما بگویم، من باید در ارض اقدس بمانم، این‌جا مقرّ فعالیت من است. یاران باید کار را انجام دهند و من به شما بگویم که اگر احبّاء آنچه را که به آن‌ها گفته بودم انجام می‌دادندو اگر آن‌ها طبق راهنمایی‌های من عمل می‌کردند، از فتوحات و فیروزی‌هایی که از طریق آن‌ها حاصل می‌کنم حیرت می‌کردند.“

این پیام مهمّی است که به شما می‌دهم. حضرت ولی امرالله فرمودند که اگر احبّاء آنچه را که به ایشان گفته‌ام انجام دهند، اگر حیات خود را وقف امرالله کنند، اگر زندگی خود را تسلیم امر مبارک کنند، اگر با سعی و پشتکار به نحوی که به آن‌ها گفته‌ام به امرالله خدمت کنند، از فتوحات حیرت خواهند کرد و من از طریق آن‌ها به کسب فیروزی‌ها موفق خواهم شد و این بخصوص مقتضی و سزاوار است؛ آن نحوه‌ای که ایشان فرمودند که به یاران گفته شود به نظر من در این لحظه مقتضی است؛ یکی زمانی که روح ایجاد شده و می‌تواند به نحوی مؤثرتر از آنچه که قبلاً امکان داشت عمل کند.

خوب دوستان عزیز حضرت ولیّی امرالله (برای شما داستان‌های مربوط به عطر گل سرخ را تعریف کردم و این که چقدر دوست داشتند محبّت ایشان همراه با عطر گل سرخی که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء دوست داشتند، به احبّاء ابلاغ شود) و حالا مقداری عطر گل سرخ را که حضرت ولیّی امرالله عنایت فرمودند تا با آن احبّاء مسح شوند با خود آورده‌ام. لذا، به این فکر افتادم که چقدر خوب بود که هریک از شما را با آن، از طرف ایشان و همراه با محبّت ایشان، مسح کنم و همراه با آن دعا کنیم که همه ما سهم خود را برای وصول به اهدافی که برای ما در جهاد کبیر اکبر ده ساله تعیین شده، ایفا کنیم.

پایان



“شیراز”

خانم دکتر طلعت بصری

بود آیا که دوباره شب شیراز بینم
 قبلهٔ اهل دل آن شهر پُر از راز بینم
 سر بپایش بنهم بوسم و بویم خاکش
 سروناز اِرم و رُسته گُل ناز بینم
 بوی نارنج و بهارش بنوازد جان را
 نرگس و سرخ گل و نسترنش باز بینم
 آب زُکنی که بر او رشگ بَرَد آب حیات
 بُوَدش دور ز هَر دیده غَمَاز بینم
 نقدجان را چه بها باشد و ارج ای یاران
 گر شود خانه آن دلبر طَنَاز بینم
 جان بیاساید از اندوه و فراق و رنجش
 گر علیرغم عدو بازش با ناز بینم
 شهر عشق و ادب و شوکت و جاه است آن جا
 تخت جمشید فلک قدر سرافراز بینم
 یاربِ اینک مددی تا که به بال شهباز
 روم آرامگه شاعر شیراز بینم
 بشنوی بوی خوش عشق ز خاک پاکش
 دفتر عاشق مُرغان خوش آواز بینم
 کی کِشَم دست ز دامان تو ای معدن حُسن
 مثل سعدی پس از این هجر گرت باز بینم
 “طلعتا” فاش بگویم که بجان پاکان
 رسد آن روز که شیراز پُر آواز بینم

عرفان جانان

گل‌گشتی در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاء‌الله

جناب آقای دکتر قاسم بیات

دنباله مطالب پیشین

استعارات زیبای کعبه مقصود و حُجره محمود و بیت مجذوب و طلعت محبوب

استعارات زیبای کعبه مقصود و حُجره مقصود و بیت مجذوب و طلعت محبوب، نیاز به تشریح دارند. این استعارات هم بسیار زیباست و هم در نهایت رسائی طالب را برحسب درجه استعداد او به سوی هدف مناسب هدایت می‌کند. سه اشاره اول اشاراتی به رسیدن به مکانی است، ولی اشاره چهارم به وجود طلعت محمود و وصل اوست.

کعبه مقصود ناظر به بیت کعبه است و یا هر زیارتگاهی چون آن که مُراد و مقصود سفر حج و زیارت برای هر یک از سالکان اهل نفس است. اهل عقل خواستار سکونت در حُجره محمود می‌باشند، و اهل عشق آرزوی اعتکاف در بیت مجذوب را دارند، و در نهایت گروه اهل فؤاد خواستار وصلت با طلعت محبوبند و کاری با هیچ مکانی ندارند. این اشارات پُر معنی به تدریج سالک را نزدیک‌تر و نزدیک‌تر به محبوب ابدی یعنی مظهر روح اعظم الهی نشان می‌دهد، و تدرّج در مقامات سالک را (که طالب کعبه، ساکن حُجره، عاکف بیت، و واصل طلعت محبوب باشد) نیز بیان می‌دارد.

کعبه اشاره به خانه یا اطاق مکعب و غرفه‌ایست که به بیت‌الله یا بیت‌الحرام اطلاق می‌شود و عبارت از اطاقی بزرگ و محکم است به شکل مکعب مستطیل که امروزه ارتفاعش ۱۵ متر و اضلاعش ۱۰ تا ۱۲ متر است و از جنس سنگ‌های خاکستری رنگ کوه‌های اطراف مکه می‌باشد. حُجره‌الأسود در دیوار آن نزدیک گوشه شرقی کار گذاشته شده است. کعبه در وسط مسجدی قرار دارد به نام مسجدالحرام، که در زمان خلیفه عُمر محصور گردید و بعدها نیز مُکرر تعمیر و تکمیل شد. حالیه ابواب و مناره‌های متعدد دارد و در شهر مکه است. تاریخچه

کعبه کاملاً معلوم نیست، می‌نویسند که از زمان حضرت آدم بوده و در زمان حضرت ابراهیم تعمیر شده است. حجرالاسود هم سنگی بوده که جبرئیل برای حضرت ابراهیم آورده است. کعبه قبله‌گاه و زیارتگاه مسلمانان جهان است. کعبه هم‌چنین به استعاره برای هدف و خواسته نیز به کار می‌رود، و در این بیان شریف با توجه به مفهوم کلی بیان اشاره به آرزوی رسیدن به جمال دوست و مظهر ظهور الهی است، که بیت‌الله واقعی هم اوست، و مقصود و منتهای همه سیر و سلوک و طلب نیز هم اوست.

حضرت اعلی در توقیعی که در چهریق خطاب به محمد شاه قاجار نازل فرموده‌اند، می‌فرمایند:

”... قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشد است از تخریب بیت‌الله، و قسم به حق که امروز منم بیت‌الله واقعی و کل خیر، من احسن بی فکائما احسن بالله و ملائکه و کل احباء، و من اساء بی فکائما اساء بالله و اولیاء الله ... مجمل قول آن‌چه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است، و اگر کشف حجب شود محبوب کل منم، و احدی مرا منکر نخواهد شد ...“ (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۶-۱۷)

و یا در لوحی (مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و فرهنگ، شماره ۶، ص ۱۴) می‌فرمایند که حج و کل دین به قول ایشان برپاست، ولی خلق در طواف حج‌البیت و غافل از ایشان:

”قسم به خداوندی که جانم در قبضه او است که کسی را مؤمن از روی بصیرت نمی‌بینم، طینی را که به آیه و لله علی الناس حج‌البیت طواف می‌کنید به این که منسوب به خدا است، و صاحب کلامی که حج و کل دین به قول او برپاست بل نبوت نبی ص و ولایت ولی ثابت است به قول او، چهار هزار مفتی چه‌گونه حکم می‌کنند، کل و اعمالشان را هباء منثوراً کردیم ...“

خیالی هزوی شاعر قرن نهم هجری (درگذشته در ۸۵۰ هجری قمری) شعر زیبایی درباره مقصود غایی سالک از طلب که همانا حضرت مقصود است و نه خانه منتصب به او سروده (مندرج در ریحانه‌الادب ج ۱، ص ۴۳۶) که به نقل از مأخذ اشعار فارسی (ص ۹۴) در این جا نقل می‌کنیم:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی به تو مشغول و تو غائب ز میانه
 حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار اوخانه همی جوید و من صاحب خانه
 گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می‌طلبم خانه به خانه
 چون در همه‌جا عکس رُخ یار توان دید دیوانه نیم من که رُوم خانه به خانه
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
 تقصیر خیالی به امید گرم‌توست یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

از این بیانات روشن گشت که اشارات پُر معنی این رساله به بیت کعبه که سالک را به تدریج نزدیک‌تر و نزدیک‌تر به محبوب ابدی یعنی مظهر روح اعظم الهی که هدف از بیت‌الله است می‌رساند، چیست.

مقایسه سیر و سلوک در رساله چهار وادی و هفت وادی

مقایسه‌ای از سیر و سلوک در رساله چهار وادی و هفت وادی در این‌جا مفید است. این نکته قابل تعمق است که در رساله چهار وادی برخلاف رساله هفت وادی صراحتی در نیاز سالک برای پیمودن این مراتب نیست. آموزش در این رساله بر این اصل قرار دارد که رسیدن سالک به درجه بلوغ در هریک از این مراحل متناسب با درجه عرفان او میسر است. پس هر ذی‌حقی برابر با حَقُّش بهره می‌برد، و این می‌تواند راه خصومت و جدل را میان آنان که برداشت‌هائی متفاوت از حقیقت دارند ببندد. ولی بیان الهی در توضیح این درجات سالکین و مقامات حضرت حق آتشی در قلب سالک متقی برمی‌افروزد که همه حُجَبات وی را می‌سوزاند، و او را مشتاق رسیدن به درجاتی روحانی‌تر نموده، و طالب عرفانی را متعالی‌تر می‌گرداند. پس به گونه‌ای ضمنی سیر مراحل سلوک عرفانی در این رساله نیز چون رساله هفت وادی پیش می‌آید.

شرط توفیق در پیمودن مراتب رساله چهار وادی

شرط پیمودن مراتب رساله چهار وادی چیست؟ طالبان نفس مظهر

ظهور در صورت موافقت و عده به جلوس بر عرش جلال یافته‌اند، و شرط توفیق در شناسائی مقام مظهر ظهور برای این گروه از سالکان پرهیز از پیروی امیال شخصی، و تبعیت نکردن آداب و سُنن ساخته بشری، و برکناری از غرور ناشی از کسب علوم ظاهره از قبیل کلام و فقه را معین می‌فرمایند.

ایشان برای بیان این مطلب و روشن نمودن آن از استدلال‌ها و تمثیل‌ها و قصه‌های گوناگون بهره می‌گیرند. برای نمونه بیتی از مثنوی معنوی را ذکر می‌فرمایند که در آن مولوی به داستانی اشاره می‌کند که در قرآن مجید هم بدان اشاره رفته. در این داستان حضرت ابراهیم برای اطمینان قلب از حقیقت معاد از حقّ طلب رؤیت دلیلی ظاهر می‌کند.

بر طبق کتاب قصص الانبیاء حقّ از ابراهیم می‌خواهد که چهار پرنده را کُشته و پاره پاره نموده و هر پاره‌ای را به کوهی بیفکند.

ای خلیل وقت و ابراهیم هس این چهار اطیار رهن را بکش
 ابراهیم چنین می‌کند و هنگامی که آنان را می‌خواند می‌بیند که قطعات پرنده‌گان به هم پیوسته و هر چهار پرنده جان یافته و هفت بار به دور او به پرواز درآمدند و از این رو به امر معاد اطمینان قلب می‌یابد.

آیا پیامبران برای باور بیان حق درباره معاد نیاز به معجزه‌ای از حق داشتند؟

ظاهر این کلام در قرآن مجید چنین می‌نماید که ابراهیم خلیل نیاز به آیتی داشت تا قلبش را در ایمان به معاد اطمینان بخشد. این کلام و این برداشت متأسفانه مورد سوء تعبیرات فراوان قرار گرفته است.

باید توجه نمود که آیاتی از این قبیل و در چنین مسائلی چه در قرآن کریم و چه در سایر کتب مقدسه درباره حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم نظر به آموزش خَلق نازل گشته‌اند، وگرنه بنا به عرفان بهائی این طلعات مقدسه که همه منبعث از روح اعظم‌اند نیاز به دلایل ظاهری برای ایمان و ایقان نداشته و ندارند.

حضرت بهاء‌الله در کتاب ایقان (ص ۶۴) درباره این وجودات مقدسه و مقام آنان چنین می‌فرماید: "چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود

شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه ... جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدّمیه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه به تمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او، و قدرت ایشان از قدرت او، و سلطنت ایشان از سلطنت او، و جمال ایشان از جمال او، و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی، و مواقع حکمت صمدانی، و مظاهر فیض نامتناهی، و مطالع شمس لایزالی.

مولوی به معنی حقیقی معاد که عرفان و شناخت مظهر ظهور جدید در هر عصری بوده آگاهی داشته، و حیات أُخروی را حیاتی روحانی، و برای روان انسان در عالم روحانی می‌دانسته، و نه درباره جسم او پس از مرگ جسمانی. مولوی که به این آیات قرآن نیز آشنا بوده، در بیتی دیگر تعبیر روحانی خویش را از این قصّه و چهار پرندۀ مذکور در آن نموده و می‌فرماید:

بَط حُرصت و خروس آن شهوتست جاه چون طاووس و زاغ امنیت است
پس به تفسیر مولوی شرط معاد که یافتن حیات روحانی است، رهایی روان انسانی از این چهار صفت ناپسند یعنی حرص و شهوت و جاه‌طلبی و امنیت خواهی است، و این تفسیر مولوی کاملاً منطبق با منظور حضرت بهاء‌الله از زیان ناشی از پیروی از امیال شخصی و غرور می‌باشد.

در بیان حضرت بهاء‌الله، معاد در این جهان عبارت از تولدی روحانی است، که یافتن حیات روحانی ناشی از شناخت مظهر حق جدید، و پذیرفتن آئین تازه اوست، و از این روست که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که اگر انسان به درجه نفس مرضیه برسد جنگ و جدال رایج بین مردم در رتبه نفس، همچون باور به معاد جسمانی و نظایر آن، که سبب بسیاری از جدل‌ها است برداشته می‌شود، و انسان به عرش جلال می‌رسد: "و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول است نه مقهور اگرچه در اوّل این رتبه محلّ جدال است و لکن آخر آن جلوس بر عرش جلال ..."

ادامه دارد

عبدالبهاء و جهانی شدن

جناب مؤژان مؤمن
دنباله مطالب پیشین

جهانی شدن روان‌شناختی

شولت، جهانی شدن روان‌شناختی را چنین تعریف می‌کند: "آگاهی فزاینده از تبدیل جهان به محلی واحد، و تشدید این آگاهی بر اثر تجربیات روزمره مربوط به نوع خوراک، موسیقی، و لباس." البته در زمان عبدالبهاء، و به ویژه در ایران، تجربیات جهانی به هیچ‌وجه امری روزمره نبود. در ادامه خواهیم گفت که چگونه عبدالبهاء آیین بهائی را در دنیا گسترش داد. اما هم‌زمان با این کار، او جوامع بهائی گوناگون را به یک‌دیگر پیوند داد تا آیین بهائی نه‌تنها در حرف، بلکه در عمل جهانی شود.

پیوندهای میان جوامع بهائی و عبدالبهاء طبیعی و محکم بود. اما او افراد و جوامع بهائی نقاط مختلف دنیا را هم به ایجاد پیوند با یک‌دیگر تشویق می‌کرد. یکی از راه‌های ایجاد پیوند، نامه‌نگاری جوامع بهائی به یک‌دیگر و انتشار جهانی اخبار جامعه بهائی بود. بهائیان مقیم نقاط مختلف دنیا به یک‌دیگر نامه می‌نوشتند، و جوامع بهائی هم خبرنامه‌های خود را به یک‌دیگر می‌فرستادند. احتمالاً جامعه بهائی به نخستین جامعه دینی‌ای تبدیل شد که کل اعضای آن به اخبار واقعاً بین‌المللی دسترسی داشتند. به‌طور خاص باید به تأسیس مجله نجم باختر اشاره کرد که، هرچند به زبان انگلیسی در آمریکا منتشر می‌شد، بخشی هم به زبان فارسی داشت و افراد فراوانی در خاورمیانه، هند و آسیای مرکزی آن را به‌طور مرتب دریافت می‌کردند. نامه‌نگاری به ایجاد گروه‌هایی با علاقت مشترک در سراسر دنیا انجامید. زنان بهائی ایرانی به زنان بهائی آمریکایی نامه می‌نوشتند، و بهائیان اروپایی علاقه‌مند به اسپرانتو با هم‌تایان خود در خاورمیانه و چین مکاتبه می‌کردند.

آنچه این ارتباطات بین‌المللی را تسهیل می‌کرد وجود شمار فزاینده‌ای از ایرانیان بهائی بود که انگلیسی می‌آموختند و در ایران، اروپا و آمریکای شمالی به عنوان مترجم فعالیت می‌کردند. در آن زمان، اکثر ایرانیان تحصیل کرده، فرانسه می‌آموختند اما دانشجویان بهائی عمدتاً در نتیجه راهنمایی عبدالبهاء، انگلیسی فرا می‌گرفتند. علاوه بر نامه‌نگاری، عبدالبهاء پیروانش را به سفر و دیدار با بهائیان دیگر نقاط دنیا تشویق می‌کرد: "مبلغینی به اطراف مملکت بلکه به اطراف عالم سفر نمایند." بی‌تردید، سفرهای خود عبدالبهاء به اروپا و آمریکای شمالی نقش مهمی در استحکام پیوند بهائیان غرب با جامعه جهانی بهائی داشت، اما او بهائیان را هم به ترک دیار و دیدار با هم‌کیشان خود در دیگر نقاط جهان فرا می‌خواند. وی به صراحت می‌گفت که این سفر و تعامل فرهنگی ناشی از آن، یکی از مؤلفه‌های مهم فرایند جهانی شدن است: "مگذارید که ادب و رسوم سبب شود که اهالی دیگر ممالک شما را بی‌عاطفه و نامهربان بشمارند. بیگانگان را شرور، دزد و بدکار مپندارید. گمان می‌برید که باید به شدت مواظب باشید و از خطر معاشرت با چنین افراد احتمالاً نامطلوب اجتناب نمایید. اما از شما می‌خواهم که تنها به فکر خود نباشید. با اغیار، خواه از ترکیه، ژاپن، ایران، روسیه، چین یا هر مملکت دیگری مهربان باشید... به آن‌ها یاری رسانید تا خود را غریب مپندارند؛ به سراغ‌شان بروید و ببینید چه خدمتی از شما برمی‌آید؛ بکوشید تا اسباب آسایش آن‌ها را فراهم آورید... حتی اگر گاهی فهمیدید که سوءظن ابتدایی تان بی‌اساس نبوده، باز هم به آن‌ها مهربانی نمایید چون این محبت به اصلاح آن‌ها کمک می‌کند... اصلاً چرا باید اهالی دیگر ممالک را بیگانه شمرد؟... این که بپذیریم اخوت عمومی خوب است یا بگوییم هم‌پستگی نوع بشر آرمانی عظیم است، چه فایده‌ای دارد؟ تا زمانی که این افکار به حیرت عمل در نیاید هیچ ثمری ندارد."

بهاءالله اساس لازم برای جهانی شدن جامعه بهائی را با کنار گذاشتن چارچوبی که در اسلام رایج است، بنا نهاده بود. همان چارچوبی که انسان‌ها را به مؤمن و کافر تقسیم می‌کرد و با نجس شمردن کافران به این جدایی دامن می‌زد.

عبدالبهاء بهائیان آمریکایی را به سفر به خاورمیانه و هند، و بهائیان خاورمیانه‌ای را به سفر به اروپا و آمریکای شمالی تشویق می‌کرد. شماری از بهائیان آمریکایی به کشورهای زیادی سفر کردند و جوامع بهائی فراوانی را دیدند. سفرهای برخی دیگر محدودتر اما فشرده‌تر بود: بهائیان آمریکایی، بریتانیایی و فرانسوی به مصر، هند و ایران، و بهائیان ایرانی به هند، اروپا و آمریکای شمالی رفتند. این سفرها نه تنها بر مسافران و جوامع بهائی میزبان، بلکه بر جوامع بهائی خود مسافران هم تأثیر مهمی داشت. رابرت استاکمن درباره تأثیر مبلغان سیار بهائی آمریکایی بر جامعه بهائی آمریکای شمالی چنین می‌نویسد: "مبلغان سیار بر طرز فکر بهائیان هم‌وطن خود نیز تأثیر عمده‌ای داشتند. آن‌ها با نگارش نامه و کتاب تجربیات خود را به بهائیان نقاط دوردست آمریکای شمالی انتقال دادند. به این ترتیب برمه، هند و ایران در اذهان بهائیان غربی جا افتاد و خود را عضو یک جامعه دینی بین‌المللی شمردند... آشنایی با بهائیان آسیایی و دیدگاه آنان درباره دین بهائی، فهم آشکارا مسیحی‌مآب غالب بر طرز فکر بهائیان آمریکایی در ابتدای قرن بیستم را تا حدودی تغییر داد."

در ایران هم فرایند مشابهی رُخ داد و بهائیان به طور فزاینده احساس کردند که همراه با اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بخشی از یک جامعه جهانی‌اند. در پایان دوران رهبری عبدالبهاء این برداشت چنان رواج یافته بود که حتی مسلمانان ایرانی هم آمریکایی‌ها و اروپایی‌های مقیم ایران را بهائی می‌شمردند. مورگان شوستر، کارشناس امور مالی آمریکایی که در استخدام دولت ایران بود، گزارش داد که ایرانی‌ها به طور کلی همکاران او را بهائی می‌پندارند، چون آمریکایی‌اند. همین باور بود که به قتل رابرت ایمبری، نایب کنسول سفارت آمریکا در تهران انجامید.

یکی دیگر از نوآوری‌های عبدالبهاء تشویق ازواج‌های بین قومی بود. او ازدواج‌هایی نظیر ازدواج علی‌قلی‌خان و فلورنس برید را به شدت می‌ستود. به این ترتیب، جهانی بودن جامعه بهائی که ابتدا حرفی بیش نبود، به تدریج برای بسیاری از بهائیان به واقعیت تبدیل شد. کوشش‌های عبدالبهاء عمدتاً به پیوند دادن جوامع بهائی شرق و غرب و کمک به آن‌ها برای حل اختلافات فرهنگی ناگزیر محدود می‌شد، اما او درحرف و عمل به مشکل تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان هم توجه

می‌کرد. برای مثال، در سفر به آمریکا در مهمانی شامی در خانه یکی از خانواده‌های سرشناس واشنگتن، یکی از بهائیان سیاه‌پوست را در صدر مجلس نشاند. او بهائیان آمریکایی را به اصلاح روابط نژادی، برگزاری جلسات بهائی با حضور نژادهای گوناگون، و تشکیل گروه‌هایی‌های مودت نژادی فرا خواند. وی مشوق ازدواج لویی گرگوری، یک بهائی سیاه‌پوست آمریکایی، و لوتیز متیو، یک بهائی سفیدپوست بریتانیایی بود.

جهانی شدن مالی

منظور شولت از "جهانی شدن مالی" بازارهای بیست و چهار ساعته سراسر جهان است. در زمان عبدالبهاء، گذار از بازارهای محلی به بازارهای ملی تنها در حیطه‌هایی محدود در اندکی از کشورها رخ داده بود. در آن زمان هنوز پروژه‌های مالی ملی کم‌شمار بودند، چه رسد به پروژه‌های مالی جهانی. اما عبدالبهاء با پروژه احداث عبادتگاهی در ویلمت، نزدیک شیکاگو، اساس جهانی شدن مالی جامعه بهائی را بنا نهاد. او بهائیان سراسر دنیا را تشویق کرد تا در این پروژه مالی جهانی مشارکت کنند. بهائیان اروپا، خاورمیانه، هند و حتی جزیره موریس به این پروژه کمک مالی کردند.

داستان‌های فداکاری بهائیان گوشه و کنار جهان برای احداث این عبادتگاه بر سر زبان‌ها بود. بعضی از این حکایت‌ها یادآور روایت کتاب مقدس از بیوه فقیری است که دو فلس به بیت‌المال بخشید؛ بیوه‌ای ایرانی تنها دارایی خود، گوشواره‌اش را فروخت تا به احداث این عبادتگاه کمک مالی کند؛ بیوه‌ای آمریکایی که تنها کمکی که از عهده‌اش برمی‌آمد این بود که سنگ وزینی را روی زمین بکشد و به محل تأسیس این عبادتگاه ببرد و زنی بریتانیایی که همسرش بی‌کار بود و چون چیز دیگری نداشت، موهای بلندش را بُرید و فروخت تا به احداث این معبد کمک کند.

افزون بر این، عبدالبهاء بهائیان شرق و غرب را تشویق می‌کرد تا به توسعه اجتماعی و اقتصادی جوامع یک‌دیگر کمک کنند. برای مثال، او از شماری از

بهائیان امریکایی خواست که به ایران بروند و به تأسیس مدارس و درمانگاه‌ها یاری رسانند. به طور خاص باید از زنان بهائی آمریکایی یاد کرد که به الگوی زنان بهائی ایرانی تبدیل شدند. در سال ۱۹۰۹، بهائیان آمریکایی "انجمن آموزشی ایران و آمریکا" را تأسیس کردند تا از نظر مالی به مدارس بهائی در ایران کمک کنند. برخی از بهائیان ایرانی نظیر میرزا ابوالفضل گلپایگانی به اروپا و آمریکای شمالی رفتند تا شناخت این جوامع از آیین بهائی را افزایش دهند. بعضی از دیگر بهائیان ایرانی برای تحصیل در دانشگاه به بیروت، اروپا و آمریکای شمالی رفتند. جوامع بهائی این کشورها اغلب به این دانشجویان کمک می‌کردند.

دنباله دارد



برگرفته از کتاب نغمه‌های ورقا

هو الاعظم الابهی

جناب علی محمد ورقای شهید

این بزم که پُرشعشه از نور جمالست
 نزهتگه اصحاب صفا بزم وصالست
 چرخ‌ی است پُر از انجم رخشنده که در وی
 تابنده مهین نیر افلاک جمالست
 دل عاشق آن دلبر بی شبه و نظیر است
 جان شایق آن شاهد بی کفو و مثالست
 با طلعت جانبخش تو ای شادی عالم
 ای وای بر آن دل که در او حزن و ملالست
 آن را که بود دولت وصل تو می‌تر
 خاکش بسر آر در غم سیم و زر و مالست
 و آن را که شده خدمت درگاه تو قسمت
 اُف بر وی اگر در طلب جاه و جلالست
 این دَرّ یتیمی که ز شاه شهدا ماند
 اکنون گه‌ری در صدف بحر وصالست
 منظور به الطاف کرم در همه اوقات
 مشمول به انواع عطا در همه حالست
 آن را که بسر سایه این غصن عظیم است
 دیگر چه به فکر آب و اُمّ و عمّه و خالست
 ای اهل بهاء جمله بکوشید و بنوشید
 تا ساغر توحید پُر از خمر زلالست
 چون مهر جهان‌تاب برآمد ز پس ابر
 در مشرق مشهود تَوَقّف چه مجالست
 آن مرد که واماند ز ره کم بود از خاک
 و آن زن که بکوشید بجان فخر رجالست

ای اهل خرد دولت میثاق عظیم است
 وین عهد چو بگذشت تلافیش محالست
 هر کس که شود نیم نظر غافل از این شه
 گر جوهر تقدیس بود ز اهل ضالاست
 ای دل متمتع شو از این شاهد معلوم
 بی بهره کسی ماند که قانع به خیالست
 زین ساغر اصفی می توحید بنوشید
 کاین کوبه کافور بر ابرار حالست
 غیر از دلت ای آتش جان نیست گس آگاه
 کاندر غم عشقت دل ورقا به چه حالست



عبدالبهاء و محمد عبده

جناب هامون نیشابوری

عبدالبهاء با بسیاری از اندیشمندان معاصر خود در جهان اسلام که به دنبال اصلاح و تغییر جوامع مسلمان بودند از تباط و دوستی و همفکری داشت، از جمله محمد عبده، متفکر اصلاح طلب مصر

تبعید بهاء الله (۱۸۹۲ - ۱۸۱۷) بنیانگذار آئین بهائی و همراهان او از بغداد به استانبول در سال ۱۸۶۳، سرآغاز تغییراتی بزرگ برای بایان بود. در این دوران بهاء الله آیین جدید و مستقل بهائی را تأسیس کرد و تلاش برای اصلاح جامعه در سطوح ملی و بین‌المللی را جایگزین روحیه آخرالزمانی حاکم بر اندیشه و اقدامات بایان کرد. از همین روی، تعامل با روشنفکران و فعالان سیاسی - مدنی در امپراطوری عثمانی و جهان اسلام به بخشی مهم از فعالیت‌های بهائیان تبدیل شد. فرزند بهاء الله، عبدالبهاء (۱۹۲۱ - ۱۸۴۴) نقش محوری در این فعالیت‌ها داشت. او، برای مثال در سال ۱۸۷۵ متنی با عنوان رساله مدنیه منتشر کرد و در آن درباره ضرورت اصلاحات مدنی - سیاسی در جامعه ایران استدلال کرد.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فعالیت عبدالبهاء که از دوران استانبول آغاز شد و تا پایان حیات او ادامه داشت، ملاقات و نامه‌نگاری با اندیشمندان و فعالانی بود که به دنبال اصلاح و ایجاد تغییرات در جهان اسلام بودند. برای مثال او با مدحت پاشا (از مشاهیر انقلاب مشروطه ترکیه و ملقب به پدر قانون اساسی)، رابطه دوستانه‌ای داشت. زمانی که وی والی سوریه بود عبدالبهاء به دعوت او به بیروت رفت. یکی از مهم‌ترین اندیشمندانی که عبدالبهاء با او رابطه‌ای دوستانه داشت، محمد عبده (۱۸۴۹ - ۱۹۰۵) بود. بنا بر روایت رشید رضا، زمانی که عبده در بیروت سکونت داشت، خانه‌اش محل رفت و آمد شخصیت‌های برجسته بود، اما هیچ کس را مانند عبدالبهاء تکریم نمی‌کرد.



محمد عبده

محمد عبده از شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی بود و در ابتدای کار رابطهٔ مرید - مرادی بین آنها شکل گرفته بود. عبده در نوشته‌های عرفانی‌ای که در سنین جوانی خود نوشته، اسدآبادی را "انسان کامل" توصیف می‌کند. اما پس از مدتی عبده از فعالیت‌های سیاسی اسدآبادی مأیوس شد و عدم موفقیت نشریهٔ عروه‌الوثقی هم بر این نارضایتی افزود، تا جایی که او تصمیم گرفت راه خود را از اسدآبادی جدا کند. به باور عبده، به جای سیاست باید دنبال آموزش رفت؛ در

یکی از آخرین گفتگوهای خود با اسدآبادی، عبده بر همین نکته اشاره می‌کند: "ما باید سیاست را رها کنیم و به گوشه‌ای ناشناخته برویم، جایی که کسی ما را نشناسد. سپس باید از میان باهوش‌ترین جوانان آن‌جا ده نفر یا بیشتر را انتخاب کرده و بنا بر اصول خود، آن‌ها را آموزش بدهیم و توجه‌شان را به اهداف خود جلب کنیم. اگر هریک از آن‌ها هم ده نفر دیگر را آموزش دهد، چند سال بعد صد فرمانده در ارتش جهاد برای اصلاح، خواهیم داشت."

توجه عبده به اصلاح از راه آموزش باعث شد تا او فعالیت سیاسی ضد انگلیسی خود را متوقف کند، به طوری که با حمایت آن‌ها توانست از تبعید به وطن بازگردد. نه تنها انگلیسی‌ها از او دعوت کردند تا در نوشتن قانون اساسی مصر برای دوران استقلال از بریتانیا همکاری کند، بلکه به خدیو مصر فشار آوردند تا عبده را به سمت مفتی اعظم مصر منصوب کند. عبده اینک به دنبال احیای اسلام بود و می‌خواست این کار را با بازخوانی قرآن، سنت و جامعه ابتدایی اسلام و باز تعریف مفهوم علما انجام دهد. اما در همان حال، او می‌خواست اسلام را با دنیای مدرن آشتی دهد و با ایجاد نهادهای سیاسی - اجتماعی و تأسیس خیریه‌های متعدد جامعه‌ای اسلامی و مدرن به وجود آورد. هدفی که نه تنها با اسلام سنتی علما در تضاد بود، بلکه با اسلام سیاسی امثال اسدآبادی - که در آن دین ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی است - نیز هم‌خوانی نداشت. تنشی که در اندیشه عبده بین بازگشت به اسلام اولیه و تلاش برای مدرن‌سازی اسلام وجود داشت، در شاگردان او نیز نمایان بود. برخی از آن‌ها مانند رشید رضا، که به تغییرناپذیری اسلام باور داشتند، از عبده یک سلفی ساختند و او را با غزالی و ابن تیمیه مقایسه می‌کردند. گروه دیگر از شاگردان او، مانند علی عبدالرزاق (۱۹۶۶ - ۱۸۸۸) سکولار بودند و بر ضرورت اصلاح اجتماعی، آزادی و جدایی دین از سیاست باور داشتند.

عبده در این گفتگو با احترام از عبدالبهاء یاد کرده و صفت "بزرگی" را شایسته او می‌داند و بهائیان را افرادی اهل فضل و دانش می‌خواند. رضا می‌نویسد عبده از ادعای حقیقی عبدالبهاء و بهائیان اطلاع نداشته و پس از این که می‌فهمد آن‌ها ادعای دینی جدید دارند از بهائیان روی‌گردان می‌شود. با این حال در

پذیرفتن این ادعای رضا باید محتاط بود، زیرا هدف اصلی او از نوشتن تاریخ زندگی عبده، ارائه تصویری سَلَفی از اوست و به همین علت در این کتاب از نوشته‌های عارفانه، عضویت عبده در لژ فراماسونری و همکاری او با انگلیسی‌ها خبری نیست. به هر روی، در همین اثر هم می‌توان نشانه‌هایی از تأثیر متقابل عبدالبهاء و عبده یافت. یکی از آشکارترین نشانه‌ها، دریافت تقریباً مشابه آن دو از ناممکن بودن تعدد زوجات است، برداشتی که به نظر می‌رسد رضا با آن موافقت ندارد.

آنچه از پی می‌آید، ترجمه گفتگوی رشید رضا و محمد عبده در باره دیانت بهائی است. ارزش تاریخی این گفتگو در این است که نشان می‌دهد مراد و معاشرت عبدالبهاء و سایر بهائیان با اندیشمندان جهان اسلام باعث شده تا آیین بهائی به یکی از دغدغه‌های فکری آنان تبدیل شود. از سوی دیگر، نظرات و دیدگاه‌هایی که در این گفتگو مطرح می‌شوند، و گاهی با یک‌دیگر در تعارض‌اند، هنوز هم در بین مسلمانان رواج دارند.

ترجمه متن گفتگوی محمد عبده و رشید رضا

هنگامی که در طرابلس مشغول علم‌آموزی بودم، درباره حقیقت بایان بهائی و غیربهائی تحقیق کردم. زمانی که در اواسط سال ۱۳۱۵ به مصر مهاجرت کردم با ابی‌الفضل الجوزقانی مبلغ بهائیان ملاقات کرده و چند دفعه با هم بحث کردیم. نامه‌ای از او داشتم که به منظور تمهید شرایط برای دعوت آشکار به دیانت بهائی نوشته شده بود، در حالی که آن‌ها در سرزمین‌های دولت عثمانی (از جمله مصر) اجازه تبلیغ نداشتند؛ دولت عثمانی اجازه اقامت آن‌ها در عکا و آزادی سفر و اقامت در سایر سرزمین‌ها را مشروط به عدم تبلیغ داده بود.

از این که دریافتم استادم محمد عبده از حقیقت دین آن‌ها بی‌خبر بوده و هرآنچه را از رهبر زیرکشان، یعنی عباس افندی - فرزند بهاء‌الله و سازمان‌دهنده تبلیغ و انتشار دیانت بهائی - شنیده، تصدیق می‌کند بسیار شگفت‌زده شده و تلاش کردم تا او را آگاه کنم. عبده در دوران اقامتش در بیروت با عباس افندی

ملاقات کرده بود. عباس افندی با او رفت و آمد داشت، نماز روزهای پنج‌شنبه و جمعه را با او می‌خواند و در بعضی از کلاس‌های درس و مجالس حاضر می‌شد. عیده پس از بازگشت به مصر با او مکاتبه داشت و من برخی از آن نامه‌ها را در اختیار دارم.

اولین گفتگویی که میان ما درباره آن‌ها (یعنی بهائیان) صورت گرفت، در انتهای بحث درباره فقها و صوفیه بود. پس از اشاره به شباهت دیدگاه‌های صوفیه و باطنیه درباره تأویل، نظر او را در باره بایه جو یا شدم. عیده: تنها طایفه‌ای از مسلمانان که در تحصیل علوم و فنون تلاش می‌کنند ایشان‌اند. در بین آن‌ها علما و عقلا یافت می‌شوند، اما نمی‌دانم حقیقت دین آن‌ها چیست و نمی‌دانم مسائلی مانند حلول و امثال آن که در باره باورهای آن‌ها گفته می‌شود صحیح است یا خیر، اما بعید به نظر می‌رسد که چنین عقایدی داشته باشند.

رضا: در مورد میرزا فضل‌الله ایرانی از او سؤال کردم.
عیده: اخیراً درباره او مطالبی شنیده‌ام، وی مورخ و انسان فاضلی است، اما با او ملاقات نداشته‌ام.

رضا: بله، او در تاریخ بسیار زبردست است و بسیار سفر کرده و اخلاق و خصایلی نیکو دارد. (و هر آنچه را که در باره او می‌دانستم مطرح کردم و گفتم) به نظرم او یکی از مبلغین آن‌ها (بهائیان) است. (سپس درباره عباس افندی از او سؤال کردم). شنیده‌ام او در علم و سیاست زبردست است، و چنان درایتی دارد که هرکس از هم‌صحبتی با او لذت می‌برد.

عیده: آری، عباس افندی برتر از تمام این اوصاف است. او مرد بزرگی است، و به درستی که این عنوان "بزرگی" شایسته اوست.

رضا: من میرزا فضل‌الله را چند مرتبه ملاقات کرده و با او بحث کرده‌ام. او برای اثبات صحت تعالیم دین خود بر دوام و بقای آن در طول این مدت و انتشار و گسترش آن استدلال می‌کند و از آیات قرآن حجت می‌آورد که جز امر حق هیچ چیز دیگری نمی‌تواند دوام و بقا داشته باشد. مثلاً این آیات را ذکر می‌کند که "إِنَّا بَاطِلٌ كَانَتْ زُهُوقًا" و "لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ" و ...

عبده: من هم می‌گویم جز حق و خیر هیچ چیز دوام و بقا ندارد. شر و باطل حتی اگر گسترش و انتشار بیابند دوامی نخواهد داشت، زیرا حتی اگر آن را تبلیغ کنند آن قدر ادامه پیدا نمی‌کند که بتوانند به این حجت (یعنی حجت مربوط به دوام و بقا) استدلال کنند. (و چون شک مرا نسبت به سخنانش دید، ادامه داد): نمی‌گویم که هر امری که دوام و بقا داشت حق و خیر است، حرف من درباره‌اموری است که حیات و انتشار روحانی دارند. دوام و بقای امور روحانی مانند بقای سنگی که در جایی افتاده و کسی آن را تکان نمی‌دهد یا کوه یا مانند آن‌ها نیست. علت بقای این‌ها عدم محرک است و نه نیرویی حیاتی که آن‌ها را از زوال محفوظ نگاه دارد. اما آنچه حیات (روحانی) دارد، مانند دعوت به دین و مذهب، دوام و بقایی نخواهد داشت مگر آن که بنفسه حق باشد. حتی اگر در بعضی از اجزای آن باطل راه پیدا کند. از آن‌جا که این امور باطل، غرضی اند مانع دوام و بقای آن نخواهند شد. اما دعوتی که در اساس خود باطل باشد زوال خواهد یافت، و به همین علت کسانی که بعد از پیامبر ما (ص) ادعای نبوت کردند دوام و بقایی نیافتند زیرا او خاتم‌النبین بود. و این که او خاتم‌النبین است حتی اگر در قرآن هم نیامده بود، با تأمل در کلام و تعالیم قرآن معلوم می‌شود که ماهیت هستی بر این امر دلالت دارد. (و برای این سخن خود مثالی آورد).

همان‌گونه که مربی و پدر هر انسانی در هر مرحله از مراحل عمرش او را با توجه به آنچه برای عقل و حاجت سن او مناسب باشد مخاطب قرار می‌دهد، خداوند نیز با نوع بشر چنین می‌کند. پیامبر هر قومی ایشان را با توجه به درجه عقلانی و شرایط اجتماعی آن قوم در آن زمان مخاطب قرار می‌داد، و همان‌گونه که بشر ترقی می‌کرد، خداوند نیز شرعی مرفقی‌تر برایشان می‌فرستاد تا این که با خاتم‌النبین جریان تشریح را قطع کرد، زیرا این دین مخصوص سن بلوغ و کمال نوع انسان است.

ادامه دارد

تمدن و افراط تمدن

نوشته مایکل کرتوتی
ترجمه جناب مهرداد جعفری

حضرت بهاء الله از عالم انسانی می‌خواهند که برای پیشرفت تمدن بشری سعی و کوشش نمایند، ولی در عین حال از افراط در آن برحذر می‌فرمایند.
"جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند."^۱

إِنَّ لَآتِمَدَّنَ ... لَوْ يَتَجَاوَزُ حَدَّ الْعَدَالِ، لَتَرَاهُ نَقْمَةً عَلَى النَّاسِ. كَذَلِكَ يُخْبِرُكُمُ الْخَبِيرُ، أَنَّهُ بَصِيرٌ مَبْدَأُ الْفَسَادِ فِي تَجَاوُزِهِ كَمَا كَانَ مَبْدَأُ الصَّلَاحِ فِي اعْتِدَالِهِ، تَفَكَّرُوا يَا قَوْمُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْهَائِمِينَ، سَوْفَ تَحْتَرِقُ الْمُدُنُ مِنْ نَارِهِ"^۲ (مضمون به فارسی: به درستی که تمدن اگر از حد اعتدال تجاوز کند، البته آن را رنج و عقوبت بر مردم می‌بینی. این چنین خداوند خبیر شما را آگاه می‌کند. به درستی که هنگام تجاوزش مبدأ فساد می‌شود، همان‌طور که در حالت اعتدالش مبدأ نیکی و خوبی است. تفکر کنید ای قوم و نباشید از سرگردانان. به زودی شهرها از آتش تمدن خواهد سوخت.)

آثار و کتب الهی حضرت بهاء الله در قرن نوزدهم نازل گردیده ولی بصیرت و بینش حضرتشان که خطرات امور آینده بشر را مشاهده نموده بودند، به مراتب دقیق‌تر از دوران معاصرشان بود. آنچه که در زیر آمده، نوشته‌ای از یکی از خلبانانی است که در فوریه ۱۹۴۵ شهر درزدن (DRESDEN) را بمباران کرده بود:

"دریایی از آتش مساحتی حدود ۴۵ میل مربع را احاطه کرده بود... حرارت کوره‌واری را که در سطح زمین و زیر پای من به وجود آمده بود در اطاق خلبان می‌شد احساس کرد. آسمان به رنگ سفید و قرمز و زردی به آسانی از داخل هواپیما مشاهده می‌شد و احساس چندش‌آوری به وجود آورده بود... همگی می‌توانستیم بعد از سی دقیقه ترک شهر، اشعه‌های خیره‌کننده این قتل عام را مشاهده کنیم."

این یک مثال فقط خاطره از یک خلبان است. در جنگ جهانی دوم شهرهای بسیاری تبدیل به خاکستر گردیدند. جنگی واقعی بود که تمام کشورها در آن شرکت نمودند و ۶۰ میلیون نفر کشته شدند. حال در قرن بیست و یکم ما هم شاهد محویت بسیاری از شهرها در جنگ‌های مختلف هستیم.

این چنین چیزی را "تمدن" خواندن - اموری که با نسل‌های متعدد و شکوفائی زندگی شخصی عجین شده - سؤالی را به ذهن متبادر می‌نماید که بشر تمدن را چه می‌داند. در واقع آن‌چه که حضرت بهاء‌الله در پیشرفت تمدن خواسته‌اند در محدوده پیشرفت‌های تکنولوژی نیست.

"جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند، لعم‌الله (قسم به خدا)، شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بُردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود."^۳

تمدنی را که حضرت بهاء‌الله در این مقام ذکر کرده‌اند در تمرکز صفات مقبوله روحانی الهی در میان انسان‌هاست. تصور می‌رود تکنولوژی در مرکز چنین استنباطی از "تمدن" نیست. به هر تقدیر حضرت بهاء‌الله به طور کلی عالم مادی، علوم و تکنولوژی را نسبت به پیشرفت انسانی بی‌ربط نمی‌دانند. به جای آن پیشرفت و به کار گرفتن علوم سودمند را پیشنهاد می‌فرمایند:

"تجلی سؤم علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح (بال) است از برای وجود، و میرقاتست (نردبان است) از برای صعود، تحصیلش بر کل لازم؛ ولکن علمی که اهل ارض از آن مُتَنفَع شوند، نه علمی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم."^۴

در مذاکرات و مباحثات روزمره، علوم و تکنولوژی به نحوی عرضه می‌گردد که به نظر می‌رسد "پیشرفت" امری است طبیعی و غیرقابل توقّف. یا به حسابی دیگر پدیده‌ای است که بشر قادر به کنترل آن نیست. به نظر می‌رسد که ناامیدانه باید به آینده‌ای نظر داشت که نهایتاً تکنولوژی تمامی امور بشری را تحت کنترل قرار دهد.

آن‌چه که از بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله در بالا به نظر می‌رسد این است که تکنولوژی پدیده‌ای است که یکی از خِلقت‌های دستِ بشر است.

مخلوقی است از فکر و دستِ بشر. در به کار گرفتن و استفادهٔ تکنولوژی، بشرمختار است. به عنوان انسان، ما می‌توانیم ابزاری برای جنگ ساخته و یا وسائلی برای به وجود آوردن صلح!

“امید آن‌که... سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد.”^۵

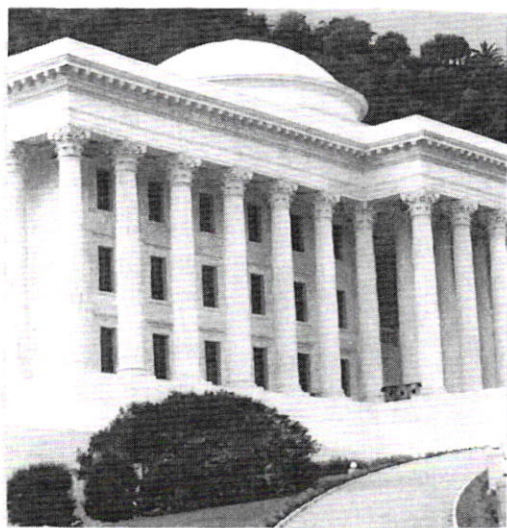
^۱ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۰۹.

^۲ - ایضاً، شماره ۱۶۴.

^۳ - منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۱۰۹.

^۴ - مجموعهٔ الواح نازله حضرت بهاءالله بعد از کتاب اقدس. تجلیات، تجلی سوم.

^۵ - مجموعهٔ الواح نازله حضرت بهاءالله بعد از کتاب اقدس. تجلیات، تجلی سوم.



شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز جناب احمد علی ثابت سروستانی



جناب احمد علی ثابت
فرزند کربلایی شکرالله و خدیجه
خانم در سال ۱۲۹۱ در سروستان
متولد شدند و ایشان دارای
تحصیلات قدیمه بوده و از ابتدای
جوانی به شغل عطاری مشغول و در
طب گیاهی مطالعه و تجربه کافی
کسب نموده و در سال ۱۳۴۶ از
وزارت بهداشت مجوز مربوطه را اخذ
نموده و به طبابت با داروهای گیاهی
مشغول بودند.

جناب ثابت در سال ۱۳۱۷
با خانم افسرالشریعه عدالت ازدواج
نموده دارای ۵ اولاد ذکور و ۴ فرزند
اناث شدند که به حمدالله همگی
مؤمن و در ظل امر مبارک بوده و
سالک در سبیل پدر گرامی خود
هستند.

جناب ثابت از سال ۱۳۲۳
در نقاط مهاجرتی خانه کهدان -
خضر - تخت جمشید و مرودشت
سکونت داشته و دچار تضيقات و

صدمات متعدد بودند. در سروستان دچار ضرب و شتم و در خانه کهدان و تخت جمشید مورد سب و لعن واقع و در سال ۱۳۵۷ مغازه عطاری ایشان در مرودشت به آتش کشیده شد. مشارالیه در تمام دوران مهاجرت عضو محفل مقدس روحانی محل بوده و همه ساله به عنوان نماینده در انجمن شور روحانی ملّی (کانونشن) شرکت می‌نمودند.

بالاخره در تاریخ ۱۳/۹/۱۳۶۱ در جریان تضيیقات وارده به احبّای شیراز، طی اظهاریه رسمی برای ادای پاره‌ای توضیحات به دادگاه انقلاب اسلامی شیراز احضار و به مجرد مراجعه، بازداشت و مدت ۶ ماه در بند شهربانی زندان عادل‌آباد شیراز مسجون و بعداً ایشان را به بند سیاسی منتقل و با سایر احبّای مسجون هم‌بند نمودند. جناب ثابت به علت کهولت سن در زندان دچار بیماری شدید (دیابت) و عوارض دیگری مانند حبس‌بول و آب آوردن ریه‌ها شدند. چندین بار توسط مسجونین احبّا بر روی دوش به دفتر انتظامات منتقل و وخامت حال ایشان اعلام و تقاضای موافقت با انتقال ایشان به بهداری زندان می‌شد که با خشونت برگردانده می‌شدند و ظاهراً ترحم به پیرمردی را که به زعم خودشان ۷۰ سال در سیل کُفر بوده، ضروری نمی‌دانستند!

بالاخره در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۸ در اثر شدت کسالت دچار بیهوشی شدند. مسئول زندان با انتقال ایشان به بهداری موافقت و به قرار معلوم در روز ۶۲/۴/۹ در بهداری زندان به ملکوت ابدی صعود می‌نمایند.

جناب ثابت به گواهی یاران هم‌بند، با وجود درد و رنج شدیدی که داشتند در کمال استقامت و مقاومت بود و همواره با لبخند و چهره بشاش عوارض ناشیه از زندان را تحمل و جوانان را با ذکر خاطرات جالبی که از دیدار و مجالست با جنابان ایادی امرالله میرزا طرازالله سمندری و امیرآقاخان حسامی داشتند مشغول و تشویق می‌فرمودند. بالاخره پس از سه روز بعد از صعود، جواز دفن توسط دادستان انقلاب اسلامی صادر و جسد را تحویل که با حضور جمعی از افراد خانواده در گلستان جاوید شیراز با انجام مراسم بهائی تغسیل و مدفون شدند. ضمناً جناب ثابت آخرین فرد شهید شیراز بوده و آخرین نفری هستند که در گلستان جاوید سابق دفن شده‌اند. یادشان گرمی باد.

جنبش‌های اصلاحی ایران و جهان اسلام در آستانهٔ قرن بیستم جناب موژان مؤمن

عبدالبهاء برای اصلاحات اجتماعی در ایران و جهان اسلام چه پیشنهاد می‌کرد و راهکارهای او چه تفاوتی با اندیشه‌های اصلاح‌گران دیگر داشت؟

در اواسط قرن نوزدهم، جهان اسلام از میزان عقب‌ماندگی خود نسبت به اروپای مسیحی در حوزه‌های علم، صنعت، تجارت و تسلیحات آگاهی یافت و این امر منجر به بروز واکنش‌هایی در بین مسلمانان شد. این واکنش‌ها به دو شکلی مرتبط با یک‌دیگر بروز پیدا کردند: در یک سو، تلاش‌های دولتمردانی مانند علی‌پاشا، فؤاد پاشا و مدحت پاشا در ترکیه و مشیرالدوله و امیرکبیر در ایران برای ایجاد پاره‌ای از اصلاحات قرار داشت، و در سوی دیگر تلاش‌های نویسندگانی چون نامق کمال، سید جمال‌الدین افغانی، میرزا ملکم خان، و میرزا فتحعلی آخوندزاده برای یافتن راهی برای کنار آمدن جهان اسلام با سلطهٔ اروپا.

دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ برای هر دو گروه، دوران پُرباری بود. در ترکیه، در این دوران فرامین "تنظیمات" صادر شدند، مدحت پاشا دست به برخی اصلاحات زد و در سال ۱۸۷۳ اثر نامق کمال با عنوان "وطن یا سیلیسترا" منتشر شد. در ایران، پس از تلاش میرزا تقی خان برای مدرن‌سازی ایران در سال‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۵۱، مشیرالدوله در سال‌های ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ دست به برخی اصلاحات زد و اثر میرزا ملکم خان با عنوان "کتابچهٔ غیبی" (۱۸۶۰) منتشر شد. این اثر یکی از اولین نمونه‌ها از آن دست رساله‌های پُرشماری است که هدف آن‌ها توصیه به شاه برای انجام اصلاحات بود. در دههٔ ۱۸۷۰ در مصر، سید جمال‌الدین افغانی به دور خود گروهی از شاگردان را جمع کرده بود که در بین آن‌ها افرادی چون محمد عبده و سعد زغلول (از چهره‌های برجستهٔ اصلاح‌گر آینده) قرار داشتند؛ این گروه همچنین روزنامه‌های تأثیرگذاری مانند "مصر" و "التجاره" منتشر می‌کردند. خیرالدین پاشا

نیز در تونس اصلاحاتی صورت داده بود.

نظریه پردازان دیدگاه‌های بسیار متفاوتی دربارهٔ مسألهٔ اصلاح جهان اسلام داشتند. برخی مانند آخوندزاده (۱۸۱۲ - ۱۸۷۸) مدافع حذف کامل اسلام بودند زیرا آن را مانعی بر سر راه پیشرفت می‌دیدند. اما آخوندزاده آثار خود را در شهر تفلیس در روسیه منتشر می‌کرد؛ او در آن‌جا از امنیتی نسبی برخوردار بود و ابراز چنین دیدگاه‌هایی خطری جدی به همراه نداشت. افرادی چون میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین که در داخل دولت‌های اسلامی به نشر آثار خود مشغول بودند باید احتیاط بیشتری به خرج می‌دادند. دیدگاه اصلی ملکم خان (۱۸۳۳ - ۱۹۰۸) این بود که باید ایده‌ها و فناوری غربی را به طور گسترده وارد جهان اسلام کرد؛ او با گفتن این که افکار او با اسلام سازگاری دارد، مراقب بود تا رویاروی مراجع دینی قرار نگیرد. پی بردن به نظر حقیقی سید جمال‌الدین (۱۸۹۷ - ۱۸۳۸) دربارهٔ اسلام بسیار دشوار است، زیرا او از جذابیت و فایدهٔ بالقوهٔ دین برای دست یافتن به هدف نهایی خود، یعنی قدرت‌مند ساختن جهان اسلام برای مقابله با تعدی غرب، آگاه بود.

در بجهت این ابراز نظرات سیاسی، اندیشمندان از ایده‌های یک‌دیگر بهرهٔ بسیار می‌بردند به طوری که تنها در سال‌های اخیر است که جزئیات ارتباطاتی که بین اصلاح‌گران مختلف وجود داشته، در حال روشن شدن است. یکی از عناصر این دیگ درهم جوش‌ایده‌ها در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ که تاکنون پژوهش‌گران غربی آن را نادیده گرفته‌اند، مشارکت بهائیان (باید آن‌ها را از بایان ازلی متمایز کرد) و به طور خاص رهبران آن‌ها (که از سال ۱۸۶۳ در ادرنه و پس از سال ۱۸۶۸ در عکا ساکن بودند) در این بحث‌ها است.

یکی از مهم‌ترین وظایف اصلاح‌گران، خنثی کردن مخالفت کسانی بود که تصور می‌کردند این اصلاحات، شیوه‌هایی غربی‌اند که برای ایران مناسب نیستند یا فکر می‌کردند اصلاحات مخالف آموزه‌های اسلام بوده و پیروی از آن‌ها به منزله ترک اسلام است.

به دست آوردن شواهد متقن از تأثیر بهائیان بر اندیشمندان ایرانی در قرن نوزدهم بسیار دشوار است. دلیل اصلی آن این است که کسانی که از آن‌ها تأثیر

پذیرفته بودند هرگز به این واقعیت اعتراف نکردند زیرا کوچک‌ترین پیوند با گروهی که فرقه‌ای بدعت‌گذار و منفور تلقی می‌شد، مانعی بر سر راه پیشرفت فرد در عرصه عمومی و پذیرش نظرات او بود. در نتیجه می‌توان انتظار داشت که اصلاح‌گران بسیار مراقب بودند تا ارتباط خود با بهائیان را پنهان نگاه دارند. در نتیجه زمانی که عبدالبهاء رساله مدنیه را در سال ۱۸۷۵ نوشت، آن را بی‌نام توزیع کرد. گفته می‌شود این رساله (مخصوصاً پس از چاپ آن در سال ۱۸۸۲) در میان اندیشمندان ایرانی، خوانندگان بسیاری یافت. اما پس از این که هویت نویسنده آن مشخص شد، هیچ‌کس حاضر نبود به خواندن رساله اعتراف کند.

اما شواهد فراوانی بر وجود ارتباط بین رهبران بهائی و بسیاری از اصلاح‌گران نامدار قرن نوزدهم در جهان اسلام دلالت دارد. البته، تعیین میزان تأثیرگذاری این روابط بر اندیشه‌های اصلاح‌گران بسیار دشوار است اما بنا بر دلایلی که مطرح شد، فقدان اشاره‌های چشم‌گیر به بهائیان در آثار این اصلاح‌گران را نباید به عنوان شاهدی بر عدم تأثیرگذاری قابل اعتناء محسوب کرد. برای این اصلاح‌گران پیش‌بردن ایده‌هایشان در جهان اسلام به اندازه کافی دشوار بود و اشتها به داشتن دیدگاه‌های بدعت‌آمیز، موانع پیش روی آن‌ها را دو چندان می‌کرد. گفته شده است که سید جمال‌الدین افغانی با بایان تبعیدی ساکن بغداد در دهه ۱۸۵۰ ارتباط داشته است. بی‌شک او با این جنبش کاملاً آشنا بود و مطالب انتشار یافته درباره این جریان در دانشنامه عربی پطرس بستانی به دست اوتیه شده بود. ظاهراً او مایل به حفظ ارتباط خود با رهبران بهائی ساکن حیف بود زیرا در دهه ۱۸۸۰ نسخه‌هایی از روزنامه خود، عروه‌الوثقی، را از پاریس برای آن‌ها ارسال می‌کرد. از نوشته‌های افغانی چنین برمی‌آید که او از بهائیان بسیار متنفذ بود زیرا آن‌ها را عامل بالقوه‌ای برای برهم زدن وحدت جهان اسلام می‌دانست؛ در نتیجه، این تداوم ارتباط با رهبران بهائی شاید از آن روی بوده که ایده‌های آن‌ها را برای تدوین دیدگاه‌های خود مفید می‌دانسته است.

ارتباط نزدیک میرزا ملکم خان و بهائیان بر شواهد محکم‌تری استوار است. ملکم خان در سال ۱۸۶۱ از ایران به بغداد تبعید شد و در آنجا با بهاء‌الله (۱۸۹۲-۱۸۱۷) ارتباط پیدا کرد. در آوریل سال ۱۸۶۲ او به استانبول تبعید شد و پس از

تبعید بهاء‌الله و پیروانش به این شهر در می ۱۹۶۳ بار دیگر فرصت یافت تا در آنجا با آنها ارتباط پیدا کند. روابط ملکم خان با بایبان در این دوران وهم‌چنین در تهران به قدری زیاد بود که زمانی که ارنست رنان در ژوئن ۱۸۶۵ او را در استانبول ملاقات کرد، تحت تأثیر دانش فراوان او قرار گرفت؛ او در سال ۱۸۶۶ ملکم خان را تشویق کرد تا مطالبی دربارهٔ بایبان بنویسد.

سومین اصلاح‌گر سرشناس ایرانی در این دوران که به طور خلاصه به او خواهیم پرداخت، میرزا حسین خان مشیرالدوله (۱۸۲۷ - ۱۸۸۱) است. او به عنوان وزیر مختار ایران در باب عالی نقشی اساسی در مراحل مختلف تبعید بهاء‌الله (از بغداد به استانبول، سپس به ادرنه و در نهایت به عکا) برعهده داشت و از نفوذ خود استفاده کرد تا فعالیت‌های بهائیان را محدود کند. اما بنا بر گزارش‌ها در سال ۱۸۷۰ و پس از خواندن تظلم‌نامه‌های بهائیان نگرش خود را تغییر داد و از آن زمان به بعد با آنان هم‌دلی نشان می‌داد. در دوران صدر اعظمی او تعقیب و آزار بهائیان متوقف شد. یکی از خویشاوندان نزدیک او به نام میرزا محمد علی، کدخدای قزوین، بهائی بود. احتمالاً او از این طریق اطلاعاتی دربارهٔ بهائیان پیدا کرده بود اما شاید ارتباط نزدیک او با ملکم خان در استانبول و تهران مسیر مهم‌تری برای کسب اطلاعات بود.

خارج از ایران، بسیاری از اصلاح‌گران سرشناس مسلمان با بهائیان عکا مرتبط بودند. مدحت پاشا (۱۸۲۲ - ۱۸۸۳) زمانی که والی سوریه بود در سال ۱۸۷۹ عبدالبهاء را به بیروت دعوت کرد. در این دیدار، عبدالبهاء با شیخ محمد عبده (۱۸۴۹ - ۱۹۰۵) آشنا شد، کسی که در سال‌های آتی به چهره‌ای برجسته در مصر تبدیل شد. رشید رضا در شرحی که از گفتگوهای خود با عبده برجای گذاشته، به احترام زیادی که او برای عبدالبهاء و بهائیان قائل بود، اشاره می‌کند.

در زمانی که اغلب اصلاح‌گران ایرانی، مانند ملکم خان، هنوز بر این باور بودند که اعضای مجالس شور و مجمع وزیران باید منتخب شاه باشند و خود شاه نیز باید از الگوی سلاطین مطلقهٔ روسیه، پروس یا اتریش پیروی کند، عبدالبهاء ایدهٔ نمایندگان انتخابی مردم را مطرح می‌کرد.

نشان دادیم که رهبران بهائی در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ در ادرنه و سپس

در عکا با اصلاح‌گران سرشناس جهان اسلام ارتباطات گسترده‌ای داشته و در بحث‌های مربوط به اصلاحات نقش داشتند. اینک باید ببینیم تأثیر این رهبران بهائی بر اصلاحات چه سمت و سوی داشته است. متأسفانه مستندات اصلی این تأثیرات، یعنی نامه‌هایی که بهاء‌الله و عبدالبهاء برای این اصلاح‌گران نوشته‌اند، ظاهراً باقی نمانده است. اما منبع باارزشی در اختیار داریم که درباره دیدگاه‌های سیاسی رهبران بهائی در این دوران اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد: رساله مدنیه، این رساله را عبدالبهاء به اشاره مستقیم بهاء‌الله نوشته است. تاریخ اتمام تألیف این رساله، ۱۸۷۵ (۱۲۹۲ هجری ق.) در متن آن آمده است. به همان دلایلی که پیشتر ذکر شد، این کتاب بدون نام نویسنده منتشر شد. این واقعیت که این کتاب دومین اثر آیین بهائی بود که به چاپ رسید، میزان اهمیت آن را در نظر بهائیان نشان می‌دهد.

عبدالبهاء در ابتدای کتاب عنوان می‌کند که اصلاحاتی که اخیراً به دست شاه انجام شده الهام‌بخش تألیف این اثر بوده است. اشاره او احتمالاً به اصلاحاتی است که مشیرالدوله در دوران صدراعظمی خود، ۷۳-۱۸۷۱، صورت داده است. در ابتدای صدارت اعظمی مشیرالدوله، اصلاح‌گران یقین داشتند که ایران وارد عصر جدیدی خواهد شد و به کمک مدرن‌سازی کشور، شکوه و جلال گذشته باز خواهد گشت. محاکم قضایی اصلاح شدند، حقوق فردی تضمین شد، شورای مشورتی تأسیس گشت، امور مالی و ارتش اصلاح شدند و برای مبارزه با رشوه و فساد اقداماتی انجام گرفت. عبدالبهاء این اصلاحات را تحسین می‌کند و می‌گوید هدف او از نوشتن این رساله آن بوده تا "مختصری در بعضی مواد لازم‌الوجه الله مرقوم نماید." او همچنین می‌نویسد از آن‌جا که هدف وی از پیشنهادهایی که ارائه می‌کند کسب منفعت و مال نیست، نام خود را ذکر نمی‌کند.

عبدالبهاء استدلال خود را با اشاره به گذشته باشکوه ایران آغاز می‌کند. او می‌نویسد که اینک ناصرالدین شاه اقداماتی را آغاز کرده و در راه پیشرفت و عدالت تلاش می‌کند "تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد."

عبدالبهاء در این رساله به طور خاص به این اصلاحات اشاره می‌کند: گسترش یافتن تعلیم و تربیت در سراسر کشور، سامان بخشیدن به روندهای

دادرسی و به طور خاص ایجاد محدودیت زمانی برای درخواست استیناف، توسعه علوم و فنون مفید، ترویج صنعت و فناوری، توسعه روابط با سایر کشورها و گسترش تجارت، تضمین حقوق فردی از جمله حفاظت از دارایی‌ها و برابری در برابر قانون، محدود ساختن اختیارات مطلق حاکمان محلی و بررسی فرامین آنها در "مجالس عالیه" و در محضر شاه، مبارزه با رشوه و فساد، ایجاد اصلاحات در ارتش با استفاده از تجهیزات، تسلیحات، و آموزش‌های مناسب، و تشکیل شوراها و محافل مشورتی. نویسندگانی پیشتر بسیاری از این اصلاحات را پیشنهاد داده بودند و عبدالبهاء نیز به این فهرست توجه زیادی نشان نمی‌دهد. او صرفاً آنها را برمی‌شمارد و هیچ‌یک از این اقدامات را به تفصیل تشریح نمی‌کند، البته می‌گوید که در صورت ضرورت، در رساله‌ای دیگر به شرح آنها خواهد پرداخت. آنچه بخش عمده کتاب به آن می‌پردازد همان چیزی است که تجربه تلخ مشرالدوله و هواداران او بر اهمیت محوری آن گواه است: چگونه می‌توان شرایطی اجتماعی فراهم آورد تا این اصلاحات پذیرفته شده و به نحوی مؤثر اعمال شود. درسی که مشیرالدوله از دوران دو سال و نیمه صدارت خود گرفت این بود که پیشنهاد دادن اصلاحات گسترده و صدور فرامین مختلف آسان است اما ترتیب اثر دادن به آنها و ایجاد تغییرات در جامعه چندان آسان نیست. از همین روی، عبدالبهاء، برای مثال، پس از بیان این که تشکیل مجالس و محافل مشورتی "اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست" و عامل برقراری عدالت است می‌گوید با این حال اگر اعضای این مجالس "متدین و مظهر خشیه‌الله و بلند همت و عقیف‌النفس" نباشند، تأسیس آنها نتایج منفی به بار خواهد آورد. در حالی که بسیاری از اصلاح‌گران طرفدار انتصاب شورایی از وزیران برای مشورت دادن به شاه بودند، عبدالبهاء یکی از اولین اصلاح‌گرانی است که طرفدار عضویت نمایندگان انتخابی مردم در این مجامع مشورتی بود. او برای این ترجیح خود دلیلی عمل‌گرایانه داشت: "اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات می‌نمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن اهالی ساقط شوند."

ادامه دارد

ساختن آینده با تار و پود قدیم

نوشته مایکل کرتوتی
ترجمه مهرداد جعفری

قرن نوزدهم شاهد دورانی با تغییرات بسیار شدید در سراسر عالم بود. با دیدگاهی متفاوت در قرن بیست و یکم، ممکن است امور مربوط به قرن ۱۹ نظری کمی "قدیمی" باشد ولی دورانی از تغییرات بود که جهان کم‌تر سابقه آن را دیده بود. گرچه بعضی مناطق عالم شاهد انقلاباتی بود ولی در نواحی دیگری اصلاحاتی تقریباً در تمام امور زندگی بشر به وقوع پیوست. این قرن زمانی بود که دنیای جدید متولد شد. حضرت بهاءالله در چنین قرنی زندگی نمودند و غالباً با آثارشان تمایل به اصلاح جامعه بشری را نشان دادند. روشی که حضرت بهاءالله برای یافتن آینده با کار گرفتن تار و پود قدیمی پیش گرفتند، امری است که می‌تواند بصیرت و بینش آثارشان را نشان دهد که غالباً باعث تفکر است.

غالباً گذشته را نمی‌توان به آسانی "دور" انداخت و با "تازگی" جایگزینش نمود. این بیان با نظریه این که تغییر در جامعه تدریجی است نکته متضادی می‌باشد - مطرود نمودن سریع گذشته - که بعضی از اوقات با خشونت و انقلاب همراه است.

در آثار حضرت بهاءالله آنچه را که در گذشته ثبت شده حال به نحوی بدیع در لابلای مجموعه آثار حضرتشان می‌توان پیدا نمود. به عنوان مثال در مقاله قبلی ما شاهد آن بودیم که چگونه نحوه پوشیدن لباس و زینت آلات که در گذشته محدودیت‌هایی داشته، امروزه حضرت بهاءالله به جای آن، صفات و کمالات روحانی را زینت آلات حقیقی محسوب نموده‌اند. نکته دیگر این که در گذشته عقاید مربوط به هفت آسمان و ستارگان، امروزه نقطه عطفی در اساس اتحاد و وحدت می‌باشد که قبلاً بدان اشاره گردیده. از هر دو مثال ذکر شده می‌توان استنباط نمود که اموری از گذشته به امروز مربوط گشته ولی رنگ، بو و شکلش جلوه تازه‌ای به خود گرفته.

می‌توان این تغییر تازه و یا نو شدن را در مورد دیانت مشاهده نمود. تعداد بسیاری از جنبش‌های قرن نوزدهم سعی نمودند ادیان را که برای سال‌ها خشکی و تصلب در جامعه ایجاد نموده بودند کنار گذاشته و با خشونت به سوی جامعه‌ای حرکت کنند که مذهب در آن نقشی نداشته باشد. می‌توان از دو کشور فرانسه و ترکیه در این مورد یاد نمود. می‌توان از مثال‌های دیگر هم به یاد آورد ولی در بعضی از جوامع هم، بذریع رجوع به دوران گذشته نفوذ مذهب کاشته شد.

بدون هیچ تردیدی حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور هستند، لذا آثار ایشان وارث مسائلی دیوانی و الهی است. برعکس بسیاری از متفکرین آن دوران و حتی این زمان، مذهب را امری کهنه به شمار نیاورده که باید از آن صرف‌نظر نمود. در حقیقت امری است که عاجلانه دوران امروزه بدان نیاز دارد.

«کلمه‌الله در ورقِ دوم از فردوسِ اعلیٰ: قلمِ اعلیٰ - حضرت بهاء‌الله و قلمِ حضرتشان - در این حین مظاهر قدرت و مشارقی اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت می‌فرماید و به دین و به تمسک به آن بصیت می‌نماید، آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینانِ من فی‌الامکان (اهل جهان)، سستی ارکان دین سبب قوت بجهال و جرأت و جسارت شده. به استی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلتِ اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. اسمعوا یا اولی‌البصائر ثم اعتبروا یا اولی‌الانظار» مضمون فارسی: بشنوید ای صاحبان بصر سپس عبرت و پند گیرید ای صاحبان نظر.

همان طوری که از مثال بالا دیده شد آنچه را که حضرت بهاء‌الله برای بنده طراحا نموده‌اند، به نحو شگفت‌انگیزی با آنچه که در گذشته بشریت ماهدش بوده متفاوت است. به قدری متفاوت و جامع است که به نظر می‌رسد به نار گرفتن کلماتی مانند «دین و مذهب» در مورد تعالیم و آثار حضرت بهاء‌الله مآربرد مناسبی نداشته و صادق نمی‌آید. به عنوان مثال در میان این تعالیم می‌توان داشتن طبقه‌ای خاص به عنوان طبقه روحانی را در نظر گرفت.

مثال دیگری که از شکل گذشته گرفته شده و امروزه به نوعی تازه ابراز دده اوامیر و احکامی است که در کتاب مستطاب اقدس نازل گردیده. این اوامر و

احکام، گذشته را فراموش ننموده، بلکه همان رشته را دنبال نموده ولی به نحوی بدیع عرضه نموده. به عنوان مثال از حُکمی که نَفْس انسانی را "تَجَس" نامید نمی‌توان به راحتی صرف‌نظر نمود. لازمه‌اش در نظر گرفتن اصل چنین حُکمی است زیرا مُلغی نمودن آن به تنهایی از جانب حضرت بهاء‌الله هنوز ممکن بود باقی مانده‌ای برای دنیای امروزه بجای بگذارد.

"قَدَانَعَمَسَتِ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرِّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّبْنَا عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ بِأَسْمَانِنَا الْحُسْنَى وَ صِفَاتِنَا الْعُلْيَا." (مضمون به فارسی: به تحقیق که در اوّل رضوان - منظور اوّل عید رضوان در ۲۲ آپریل ۱۸۶۳ میلادی در باغ نجیب پاشا در بغداد است که حضرت بهاء‌الله رسالتش را علنی فرمودند. - زمانی که بر اهل امکان به نیک‌ترین اسماء و برترین صفات خود تجلّی فرمودیم، همه چیز در دریای پاکی و طهارت فرو رفت.)

الغای چنین حُکمی به نوع بدیع فَجْرِ یومی جدید است. تعصبات مذهبی که حاصل از این حُکم قدیمی است حال به مراتب فزونی یافته و تمرکز انسان را در طهارت مطلقه می‌داند که نتیجه عاجل حاصل از آن لغو حُکم "تَجَس" در تمام موارد است.

"وَ حَكَمَ بِاللِّطَافَةِ الْكُبْرَى" (مضمون به فارسی: و حکم فرمود به عالی‌ترین لطافت و پاکیزگی.)

حُکم دیگری را که می‌توان نام بُرد حُکم ارث است که رشته‌ای در گذشته دارد و در کتاب اقدس ادامه یافته ولی اساساً شکلی دیگر به خود گرفته. هریک از افراد موظفند آن‌طور که مایلند در مورد دارایی خویش تصمیم بگیرند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد حُکم ارث نازله لزوم اجرائی ندارد زیرا از همگان خواسته شده نسبت به دارایی خویش وصیت نامه‌ای بنویسند. در این مورد نادر سعیدی معتقد است این حُکم در درجه اولی نمادی از تحقّق پیشگویی‌های ادیان گذشته است. مثال دیگری از حُکمی است که در گذشته به زمان حال کشیده شده.

یکی دیگر از احکام مُعافیت خانم‌ها است از اجرای صلاه و صوم در دورهٔ بخصوص در هر ماه. مجدداً این حُکم هم ریشه‌ای در گذشته دارد. در بسیاری از ادیان گذشته بانوان در آن ایام "تَجَس" محسوب می‌شدند و حضرت

بهاء‌الله این حُکم را چشم‌پوشی نمودند زیرا همان‌طوری که دیدیم حضرت بهاء‌الله صریحاً حُکم طهارت به تمام اشیاء و نفوس دادند. این حُکم که در گذشته باری سنگین بدون اختیار و بدون توجه به شرایط خَلقتشان بر دوش زنان بود، حال حضرت بهاء‌الله به نحوی تازه به صورت امتیازی برایشان درآوردند.

”قد عفا الله عن النساء حين ما يجدن الدّم الصوم والصلوة و لهنّ ان يتوضّان و يُسيحُنّ حَمَساً و تسعين مرّة من زوال الى زوالٍ سبحان الله ذي الطلعة والجمال. هذا ما قدّر في الكتاب ان اتم من العالمين.“ (مضمون به فارسی: به تحقیق که خداوند از خانم‌ها عفو فرمود نماز و روزه را حینی که خون می‌یابند - عادت ماهانه می‌شوند - و بر ایشان است که از زوالی - زوال از ظهر تا غروب است - تا زوال - بعد - وضو بگیرند و نود و پنج بار برای تسبیح خدا بگویند: ”پاک و مقدس است خداوند صاحب طلعت و جمال.“ این است آنچه که در کتاب مقدّر شد اگر شما از دانایانید.)

ذکر این آیات در آن دوران بخصوص در هر ماه تلویحاً گویای این نظر است که شرایط جسمانی بانوان مانعی در برقراری تماس با خالق نخواهد بود و شاید بتوان گفت که در این حکم تقدّسی بخصوص برای ایشان در نظر گرفته شده، زیرا اشاره‌ای به ”مادر شاهی“ ایام قدیمه می‌باشد که در فرهنگ مدرن امروزه به کلی فراموش گردیده.

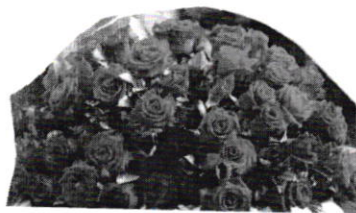
مثال دیگر حکومت سلطنتی است که حضرت بهاء‌الله اراده‌شان بر این تعلق گرفته است که این نوع حکومت به طور کلی از بین نرفته بلکه به عنوان مشروطه سلطنتی بجا بماند.

در کتاب مستطاب اقدس بسیاری دیگر از تعالیم را می‌توان یافت که به نحو بدیعی گذشته را به امروز مرتبط نموده که هنوز اجرای تعدادی از آنان عملی نیست که باید تدریجاً این احکام مُجری گردد که این خود نشان‌دهنده استقرار تدریجی تمدنی جدید است که گذشته بدون انقطاع در آینده ادامه می‌یابد.

”وامر الهیه به منزلة بحر است و ناس (مردم) به منزلة حیتان (ماهیان) لوهم يعرفون (اگر ایشان بدانند) ولكن به حکمت باید عمل نمود ... اکثری ضعیفند و از مقصود اولیه بعید. باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری

احداث نشود که سبب ضوضاء و نفاق و نُهاق نفوس غافله گردد، قد سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ الْعَالَمِ وَ فَضْلُهُ احاط العالمین. (به تحقیق که رحمتش عالم را پیشی گرفته و فضلش عالمیان را احاطه کرده است.) باید به کمال محبت و بردباری ناس (مردم) را به بحر معانی متذکر نمود. کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه.

ادامه گذشته در آینده را جنبه‌ای می‌توان به وحدت حقایق اشیاء تشبیه نمود. نوع بشر امروزه تفاوتی بزرگ با پیشینیان ندارد و در واقع زندگی امروزه بسیار پُر معنا خواهد شد که ادامه بسیاری از داستان‌ها و زندگی‌ها ممنوع را که قبل از ما زیستند به هم متصل نمود. تعالیم حضرت بهاء الله با تعالیم مظاهر قبلیه وابستگی کامل دارد و در واقع تحقق آنچه که قبلاً پیشگویی شده، می‌باشد. گذشته را نباید محکوم کرد و فراموش نمود، به همان مقداری که بچگی و جوانی خویش را نمی‌توانیم فراموش و محکوم نماییم. رسیدن به مرحله بلوغ هم لازمه‌اش تغییراتی است اجباری و نمی‌توان از آن صرف‌نظر نمود. به هر تقدیر گذشته مقام خود را داشته و به عنوان گذرگاهی برای حال و آینده باید محترم شمرده شود.



برگه تقاضای اشتراک
مجله پیام بدیع

نام و نام خانوادگی: NAME:

نشانی پستی: Address:

.....
.....
.....

حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می‌باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می‌گردد.

یک سال () دو سال () هدیه ()

وجه ضمیمه _____ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....
.....
.....

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI
P.O.Box 3487
QUARTS HILL, CA 93586
U.S.A.

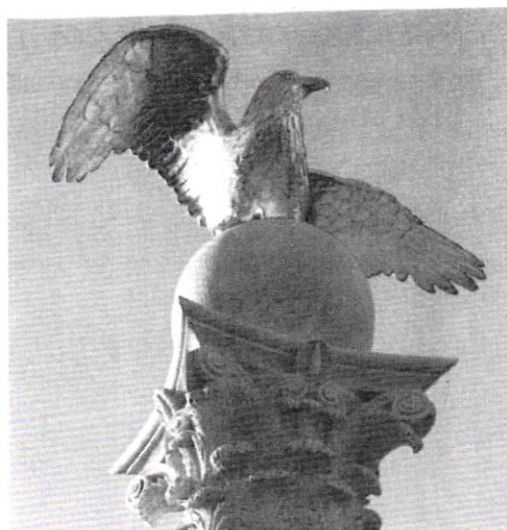
تمنی می‌شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

حضرت امه‌البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی‌نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می‌گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi
P.O.Box 3487
Quartz Hill, CA 93586



پیام بدیع

سال سی و هفتم

سال ۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

۲۰۱۸ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن
خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir
841 Vista Grande Drive
Santa Paula, CA 93060
U.S.A

SOHEILRZ@OUTLOOK.COM

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)

پیام بدیع

سال سی و هفتم

۱۷۵ بدیع

۱۳۹۷ شمسی

۲۰۱۸ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک

نامه‌ها و پیشنهادات

PAYAM-I- BADI

P.O.BOX 3487

Quartz Hill, CA 93586

U.S.A

PAYAM-E-BADI

VOLUME 37

NO'S:

425-426

NOVEMBER – DECEMBER

2018

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi